

بنشستم و چون پیش از آن به وقت ملازمت گستاخ بودم (۱) و او بامن وقتها مزاح کردی اول بامن بر آن مزاج مزاح آغاز کرد، پند داشت که من یا او به مزاح مشغول خواهم شد. من سرالیه کردم و هر چند او سخن می‌گفت جواب او نمی‌گفتم. او بازوی مرا بگرفت و می‌چنانید که سخن بگو. قطعاً به او التفات نمی‌کردم. هم من که وزیر او بود بیرون درگاه مشاهده میکرد، بترسید، درآمد مرا گفت: احمد، پادشاه با تو سخن می‌گوید! جواب ده. من سر بر آوردم، گفتم: تو برو بجای خود بایست که مرا از اینها فراغت است و جز از حق از هیچ آفریده بیم نیست. تا آنگاه که در خون سخت برنجید و تغییر کرد. امراء بزرگ که درون خرگاه بودند چون تغییر او مشاهده کردند بامن سخن سخت گفتن آغاز کردند: که تو از نزدیک ما گریختی و تاجیکی، چگونه دلیری می‌کنی؟ دیگر بار سر بر آوردم و روی به ایشان کردم و گفتم: آنگاه که باشما بودم بشده شما بودم اکنون که خداوند خود را بشناختم به شما نمی‌پردازم و از شما بیاک نمیدارم!! (۲)

۱- شیخ علاء الدوله سمنانی قبل از این، مدت ده سال یعنی از سال ۶۷۴ تا سال ۶۸۳ هجری در دستگاه ارغون‌خان بخدمت دیوانی اشتغال داشت و در سال ۶۸۳ هجری هنگامی که بین لشکر ارغون با لشکر امیر المیناق سردار معروف سلطان احمد تکودار عموی ارغون در حوالی قزوین جنگ در گرفت تا گه‌بان در حین جنگ جذبه‌ای از جذبات حق به شیخ علاء الدوله رسید، قبا و کلاه و سلاح رایکسو افکنده به سمنان عزیمت کرد و خرقة سلاح پوشید و به توبه و عبادت و ریاضت پرداخت (تاریخ سمنان، تألیف رفیع چاب دوم صفحه ۵۷۶)

۲- چهل مجلس شیخ علاء الدوله سمنانی به اهتمام رفیع صفحه ۷۱

## چو انمردی و فتوت شیروهای از مردم گراتی در ایران

یکی از مباحث‌های بسیار جالب تصوف ایران مسلک جوانمردی است که به زبان عربی آن را «فتوت» ترجمه کرده‌اند. از جنبه‌های بسیار مهم تاریخ اجتماعی ایران رواج آئین جوانمردی و تشکیل جمعیت‌های جوانمردان یافتنی است. دلایلی در دست هست که می‌رساند بنیاد این آیین و مسلک اجتماعی در ایران پیش از اسلام گذاشته شده است و یادگار دوره‌ایست که امتیازات طبقاتی بر مردم ایران سخت گران می‌آمده و کسانی که ناکامی می‌کشیده‌اند این راه را پیش گرفتند که از طبقات ممتاز با مردم سازگارتر و مهربان‌تر و گرامی‌تر باشند.

دلیل دیگر اینکه این مسلک پیش از اسلام در ایران پیدا شده اینست که بسیاری از افکار مانویان در آرزو یافته است. از طرفی در اواسط قرن دوم هجری که ایرانیان در گوشه و کنار و به ویژه در مشرق ایران و بیشتر در خراسان و سیستان در برابر بیدادگریها و تعصب‌های نژادی امویان و دست نشانده‌گان آنان برخاستند راهنمای این جنبش‌های مردانه ملی بیشتر جوانمردان بوده‌اند. بزرگترین راهنمای این دسته ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم خراسانی از مردم ماخان در سرزمین مرو بوده است که در سال ۹-۱۰ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۳۷ هجری بقرمان منصور خلیفه حق‌ناشناس عباسی کشته شد. پیداست که آیین جوانمردی که در آن روزگار تأهیدین پایه ریشه گرفته بود که گروه بسیاری از مردم پیرو آن بوده‌اند می‌بایست سوابق بسیار قدیمی داشته باشد. بار دیگر هنگامی که خلفای عباسی که بدست ایرانیان امویان را برانداخته بودند بنای حق‌ناشناسی و پیمان شکنی را گذاشته و دیگر بار کارفرمایان بیدادگر عباسی بر ایران چیره شدند در مشرق ایران جوانمردان برپای خاستند و سالها در برابر فرمانروایان عباسی و عمال آنان پایداری کردند. عباسیان که از این جنبش‌ها زیان می‌بردند این گروه جوانمردان را که در برابر ایشان برای حفظ جان و ناموس خود جنگ و گریز می‌کردند و رایگان خود را یکشتن نمی‌دادند

(عیلیز) خوانده‌اند و گاهی هم به ایشان خارجی می‌گفتند و این اصطلاح عامی بوده است برای مرکب و هرگروهی که باخليفة روز و دستگاه روحانی زمانه سازگار نبود و نافرمانی میکرد.

دوره عباسیان پیش از آن ایرانیان پی‌درپی استقلال خود را بازیابند جوانمردان مشرق ایران بنسب عیاران و خارجیان قیاسهای مردانه کرده‌اند که معروفترین آنها جنبش حمزه اذرك در سیستان است که در سال ۱۷۹ هجری سربرافراست و پس از ۳۶ سال پایداری در سال ۲۱۲ هجری کشته شد.

چهل و یکسال پس از آن صفاریان که همین قروه بودند در سال ۲۵۶ هجری برخاستند و پس از طاهریان دومین ضربت را بر حکومت عباسیان در ایران زدند.

جای تردید نیست که جوانمردی همیشه همان رنگ طبیعی و عادی همه جنبش‌های ملی ایرانیان را در برابریست‌گیریهای چانفرسای روحانیان و متشرعان همدست یا خداوندان زورورز دارد که در دوره‌های پیش از اسلام و بعد از اسلام بارها در ایران روی داده است. تذکر این مطلب لازم بنظر میرسد که در آغاز رواج طریقه تصوف در ایران که آن نیز پرخشایی در برابر عوامل زور و زور بوده است بزرگان متصوفه ایران همواره تصوف را برای خواص و جوانمردی رایجی عوام می‌دانسته‌اند و هر دورا باهم ترویج می‌کرده‌اند. چنانکه ستم از بزرگان مشایخ ایران ابو حامد احمد بن خضرویه بلخی در گذشته به سال ۲۴۰ هجری و ابو حفص عمر بن سلمه حداد نیشابوری در گذشته به سال ۲۶۵ هجری و ابو الحسن علی بن احمد بن سهل صوفی پوشنگی در گذشته به سال ۳۸۶ هجری نخست سران جوانمردان و فقیهان بوده‌اند. (۱)

بسیاری از بزرگان متصوفه در برابر کتابهایی که در تصوف به نظم و نثر عربی و فارسی پرداخته‌اند آثاری نیز در فتوت به نظم و نثر دوزبان فراهم کرده‌اند و در فارسی بیشتر آنها را «فتوت نامه» نام گذاشته‌اند. آیین جوانمردی و فتوت قرن‌ها در ایران دوشادوش تصوف رواج کامل داشته و در میان عوام مؤثرترین وسیله بقای روح ملی ایران و قیام و ایستادگی در برابر بیگانگان و ستمگران بوده است. جوانمردان علاوه بر خانقاه که ستاد فکری آنان بوده است دارای مجامع دیگر بنام (لنگر) (زادیه) و «زورخانه» بوده‌اند.

اقدامات و فعالیت‌های جوانمردان ایرانی تا قرن نهم هجری بصورت فوق‌العاده چشم‌گیری در ایران ادامه داشت. بیشتر جوانمردان در ضمن فراگرفتن آئین جوانمردی موظف به فراگرفتن ورزشهای

مختلف یاستانی به‌ویژه کشتی‌گیری بودند. و اعتقاد داشتند که بدین وسیله به تزکیه روح و جسم خود می‌پردازند و در نتیجه برای مقابله با دشمنان از راه فکر و بدن همواره آمادگی خواهند داشت.

جوانمردان یکی از مهمترین پیشروان خود را بنام (جوانمرد قصاب) می‌خواندند. و بیشتر مران و بزرگان آنها بنام (پیر) و (پهلوان) نامیده شده و معروف بودند.

لازم به تذکر است که جنبش سریداران در قرن هشتم هجری بارزترین و درخشان‌ترین ثمره نهضت جوانمردان در این دوره است. بطوریکه در ورق‌های آینده خواهید خواند رهبران عملی و مجریان فعال این جنبش مردمی مانند عبدالرزاق پسر خواجه فضل‌الله باشتینی و برادرش وجیه‌الدین مسعود باشتینی، پهلوان حیدر قصاب، پهلوان حسن دامغانی و چندتن دیگر از جوانمردان بوده‌اند.

یکی از پیشوایان بزرگ جوانمردی و فتوت در قرن هشتم هجری شاعر متصوف معروف، پهلوان محمود خوارزمی متخلص به (قتالی) بوده است که به پوریای ولی معروف بوده. وی در سال ۷۲۲ هجری درگذشته و قبرش در شهر خیوه یا خیوق در ترکمنستان است. مثنوی کنزالعقایق را در سال ۷۰۳ هجری پایان رسانیده و از اشعار آن پیداست که مروج اصول فتوت و جوانمردی بوده است. نوشته‌اند که وی از پهلوانان زورمند زمان خود بشمار میرفته و کشتی‌گیران هنوز وی را از پیشروان خود می‌دانند و اشعار او را در مراسم ورزش و زورورزی خود می‌خوانند.

آخرین جلوه آشکار سازمان متشکل جوانمردان ایران قزل‌باشانند که دلاوریهای آنان در ایجاد سلسله صفویان و حفظ نظم و اتحاد و استقلال ایران در پایان قرن نهم در تاریخ معروف است.

گروهی از جوانمردان در دوره صفویه پیرو طریقه شیخ صفی‌الدین اردبیلی شدند و بمناسبت نام سلطان حیدر پدرشاه اسماعیل صفوی (متوفی سال ۸۹۸ هجری) بنام حیدری معروف شدند و گروه قزلباش را تشکیل دادند. و شاه اسماعیل را (مرشد کامل) و (صوفی اعظم) و مرشد خود میدانستند.

این گروه در زمان شاه عباس بامر پداده شاه نعمت‌الله ولی که بنام نعمتی خوانده میشدند در افتاد و در نتیجه شاه عباس برای رفع استیلا قزلباشان، آنها را خلع سلاح کرد. بدین ترتیب نفوذ فوق‌العاده ای که جوانمردان در قرن نهم هجری یعنی در پایان دوره تیموری داشتند از میان رفت و سازمانهای متعدد ایشان در ایران بهم خورد و مجامع ایشان بسته شد. از آن پس پیروان فتوت و جوانمردی در گوشه و کنار ایران بصورت منفرد و پراکنده باقی ماندند.

## جنبش خرم دینان

بعد از مطالعه و تحقیق پیرامون جنبشهای ایرانی در قرنهای نخستین استیلای تازیان بر ایران، معلوم میشود که خرم دینی نام عامی بوده است برای پیروان دین تازه‌ای که در قرن دوم هجری در ایران آشکار شده و از قراین و شواهد برمی‌آید که اینان بازماندگان مزدکیان زمان ساسانیان بوده‌اند که از همان زمان در نواحی دورافتاده ایران و در گوهستانهای مرکزی و مغرب و شمال ایران پنهانی میزیسته‌اند و در این هنگام با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی زمان دین خود را آشکار کرده و شاید اصلاحاتی در روش مزدک مردم‌گرای معروف ایرانی در اواخر قرن پنجم را در ایل قرن ششم میلادی که شرح جنبش وی در رقبای پیش در این کتاب نوشته شد، کرده باشند و بهمین علت نام تازه‌ای برای خود برگزیده باشند و نام این آئین نو را خرم‌دین گذاشته باشند. از طرفی از نظر لغوی نیز چنین مینماید که این ترکیب «خرم‌دین» تقلیدی از ترکیب «به‌دین» بوده است که دربارهٔ دین زرتشت می‌گفته‌اند. اما اینکه برخی گفته‌اند اصطلاح خرم‌دین از آنجاست که همه‌ی لذایذ را مباح و روا می‌دانسته‌اند تهمتی است که مخالفان بدیشان زده‌اند.

در برخی از اسناد خرم‌دینان را از باطنیان دانسته‌اند چنانکه اسماعیلیان را باطنیان شمرده‌اند. توضیح این مطلب لازم بنظر می‌رسد که لفظ باطنی چنانکه از معنی آن پیداست در ظاهر اصطلاح عامی بوده است برای همه فرقه‌هایی که تعلیمات خود را پنهانی و در زیر پرده میداده‌اند و از ترس بدخواهان آشکارا تبلیغ نمی‌کردند و این نیز اصطلاحی است که مخالفان اینگونه جنبشها درباره ایشان یکبار برده‌اند.

خرم‌دینان به دو گروه منقسم میشده‌اند. نخست جاویدانان یا جاویدانیه که پیروان جاویدان پسر شهرک سلفه بایک بوده‌اند. دوم بایکیان یا بابکیه که پیروان بایک خرم‌دینی باشند. از جزئیات عقاید خرم‌دینان آگاهی درستی بما نرسیده و اگر کتابهای دینی نوشته‌اند نابود شده است آنچه از ایشان می‌دانیم اشارتهای کوتاهی است که

آلوده به تهمت و غرض درگفتار مورخان و نویسندگان کتابهای ملل و نعل و کلام میتوان یافت. منابع موجود درباره آئین خرم‌دینان بقدری اختلاف دارند که مشکل بقوان جواب روشنی برای این منظور یافت بویژه که همه آنها باتقلید و تمصب دینی و سیاسی آمیخته است. مقدسی درباره آنان مینویسد: (از ریختن خون جز در هنگامی که علم طغیان برافرازند خودداری می‌کنند، به پاکیزگی بسیار مقیدند با نرسمی و نکوکاری یا مردم دیگر درمی‌آمیزند و اشتراک زنان را با رضایت خود آنها جایز میدانند) (۱) این ندیم خرم‌دینان را اتباع مزدک میدانند و مینویسد: (خرمیان مجوسایی بودند که به این‌گیش گرویده و به لقطه شهرت یافته و رئیسشان مزدک باستانی است و او آنان را وادار کرد که به لذایذ و شهوت‌رانی و خوردن و نوشیدن و مواسات و آمیزش باهم‌گرایند و بهم‌دیگر زورگوئی و استبداد تداشته باشند و در زن و خانواده باهم شرکت‌کنند و کسی را از آمیزش با زن مرد دیگر باز ندارند و با این وصف به‌کردار نیک و ترک آدمکشی و آزار نفوس معتقد بوده و در میهمانی رفتاری از خود نشان میدادند که در هیچ ملتی دیده نمیشد اگر میهمانی را بخانه می‌خواندند هیچ روگردانی از خواسته‌های او سرچه باشد نداشتند و همین رویه را نیز مزدکی داشته‌است که در دوران قباد پسر فیروز ظهور کرده و انوشیروان وی را با پیروانش بقتل رسانید) (۲)

حنا الفخوری و خلیل‌الجیر مؤلفان تاریخ فلسفه در جهان اسلامی

درباره جنبش خرمیان (خرم‌دینان) چنین اظهار نظر کرده‌اند:

«جنبش خرمیان از جنبه‌های گرایش اجتماعی به مزدکیان پیوسته است و از جنبه‌های سیاسی و اعتقادات دینی به شیمه، مطهرین ظاهر گوید: خرمیان به فرقه‌های متعدد منقسم شدند و همه به رجعت و تناسخ معتقد بودند، ولی می‌گفتند: این اسماء و اجسام تغییر می‌یابند. خرمیان می‌گفتند همه انبیاء و رسولان اگرچه تعالیشان مختلف است ولی همه از يك منبع الهام می‌گیرند. خرمیان را امامانی است که به هنگام اختلاف به آنان رجوع می‌کنند و پیامبرسانی دارند که همواره در میانشان می‌گردند. اما عقیده ایشان در درجه اول متکی به دو بیداء نور و ظلمت است. اصل‌نخری می‌گوید:

۱- البده و التاريخ جلد چهارم ص ۳۰-۳۱

۲- فهرست این‌ندیم ترجمه تاجد ص ۶۱۱

در دیده‌هاشان مسجد‌هایی است که در آنها نماز می‌گزارند و قرآن می‌خوانند، ولی بطوری که می‌گویند در باطن معتقد به دینی نیستند. .... ظهور جنبش بابک خرم‌دین معلول وضع اجتماعی و اقتصادی (دوره تسلط امویان و سپس عباسیان و فتودال پروری آنان در ممالک اسلامی) بود. همین علت جنبش بابک (که جنبه مساوات اجتماعی آن چشمگیر بود) پیروز شد و بسرعت رو به انتشار نهاد و اقوام مختلفی از ایرانی و کرد و رومی و ارمنی و حتی از عرب، چون محمد بن یوسف الثغری و ابودلف عجلی به نقل بغدادی بدو پیوستند و بنایه گفته بغدادی مردم عامی دسته دسته آئین او را گردن می‌نهادند تا آنجا که شماره پیروان بابک که جزء سپاه او در آذربایجان و دیلم بودند به سیصد هزار تن رسید. طبری می‌گوید: «جماعت کثیری از مردم جبال از همدان و اصفهان و ماسبذان و سهرجان به‌دین او درآمدند.» اولین انگیزه بابک در قیام خود اصلاحات اجتماعی بود که آنها را در دو اصل اساسی آورده است:

- ۱- پایان بخشیدن به فئودالیسم، از طریق گرفتن زمین از صاحبان آن و واگذار کردن به طور رایگان به کشاورزان.
- ۲- آزاد کردن زن از بردگی و برابری قرار دادن او با مرد در حقوق و وظایف.

بطوریکه می‌بینیم جنبش بابک دنباله جنبش مزدک است و از این روست که بغدادی می‌گوید: «خرمدیشان بر مذهب مزدک بودند، بنابراین تعلیمات مزدک بعد از مرگ نمرود، بلکه همچنان زنده ماند تا مردی که بار دیگر آن را تشکیلات و رونق داد پیاغاست، آنچه بابک را در این اقدام بیش از همه یاری کرد، ستمی بود که توانگران نسبت به فقرا اعمال می‌کردند، چنانکه یعقوبی پس از دیدار ایشان گوید: «روز به روز روزگارشان سخت‌تر می‌شود و هر سروران خود خروج می‌کنند، دستجاتی جهت غارت و چپاول تشکیل می‌دهند، در اطراف بابکیان ادعاهای مفرضانه بسیار است چنانکه حقیقت مذهبشان در پرده‌ای از این اوهام مستور مانده است، حقیقت اینست که بابکیان می‌کوشیدند تا روحشان به امور مادی آلوده نگردد، گوشت و آنچه را که زاهدان دیگر نمی‌خورند برخود حرام ساخته بودند.»

شموساتانی می‌گوید: (بابکیان می‌گفتند همه پیامبران با وجود اختلاف ادیان و شرایع خود، دارای یک روح واحدند و وحی هیچگاه منقطع

نمیشود و هرکس متدین به دینی باشد، در صورتی که امید ثواب و بیم از عقاب داشته باشد نزد ایشان مصیب است. هرگز زبان به بدگویی کسی نمی‌گشایند و به کسی آزار نمی‌رسانند. یابکیان از خون‌ریزی نیز بطور جدی پرهیز می‌کنند مگر آن هنگام که جنگ و کشاکشی در میان باشد» (۱)

آغاز ظهور خرم‌دینان یا خرمیان بدرستی معلوم نیست در این مورد مورخان اختلاف نظر دارند که این کیش را بابت رواج داده یا پیش از او هم وجود داشته و وی بدان گرویده است. اما چیزی که در این میان مسلم بنظر می‌رسد اینست که پیش از یابک این کیش در میان بوده و یابک در قرن سوم هجری در ترویج آن کوشیده و آنرا به منتهای شکوه و نیرومندی خود رسانیده است.

نخستین بار که نامی از خرمیان در تاریخ پیدا میشود در سال ۱۶۲ هجری است که به گفته نظام‌الملک در سیاست‌نامه: (در ایام خلیفه مهدی باطنیان گرگان که ایشان را سرخ‌علم یا سرخ جامگان خوانند با خرم‌دینان دست یکی کردند و گفتند ابو مسلم زنده است، ما ملک بستاییم و پسر از ابوالعزیز را مقدم خویش کردند و تا به ری بیامدند حلال و حرام را یکی داشتند و زنان را مباح کردند و مهدی نامه نبشت به اطراف به عمر بن العلاء که والی طبرستان بود، دست یکی کنید و به حرب ایشان روید، برفتند و آن جمع پراکنده شدند) (۲)

بطوریکه در سیاست‌نامه آمده است بار دوم در زمانی که هارون الرشید در خراسان بود (یعنی از سال ۱۹۲ تا ۱۹۳ هجری) خرم‌دینان خروج کردند و گروهی از توأحی اصقهان، ترمذین وری و همدان به آنان پیوستند و عده ایشان بیش از صد هزار بود، هارون الرشید عبدالله پسر مبارک را با بیست هزار سوار بجنگ آنان فرستاد.

در این جنگ عده زیادی از خرم‌دینان کشته شدند و فرزندان ایشان را نیز به بغداد بردند و به عنوان غلام فروختند. بقیه آنان نیز ناگزیر هر گروه بسرزمین خود بازگشتند.

همین وقایع خودی‌رساند که خرم‌دینان همواره به شیوه مردم گرایان راستین برخند قدرتمندان زیر دست آزار و صاحبان زر و زور قیام می‌کردند که در این زمان عباسیان غاصب و فرمانروایان سرگزیده آنان در ایالت‌های تابعه بودند، اینان مانند مزدکیان به دو مبدأ جهان‌سوی نور و ظلمت و خیر و شر معتقد بودند و ستم و بهره‌کشی را آفریده اهریمن میدانستند و مبارزه فعال و مداوم برخند آفریده‌های اهریمن و هواداران آنها را از وظایف اصلی خود میدانستند.

۱- تاریخ فلسفه در جهان اسلامی تألیف جناب الفخوری و حلیل‌انجر ترجمه عبدالمحمد آیتی صفحه ۱۶۲-۱۶۱

۲- سیاست‌نامه، خواجه نظام‌الملک طوسی صفحه ۲۴۲



## ظهور بابك خرم‌دینی

در روزهایی که خلفای عباسی بدست عمال خود در نقاط مختلف ممالک اسلامی به تعهد و تفتیش عقاید و افکار و عمارت مردم مستمده مشغول بودند و افراد برجسته ایرانی را بیسپاهانها و عنوان‌های مختلف از بین میبردند، (۱)

خرم دینان بطور نهانی و آشکار با دستگاه خلافت مبارزه میکردند. سرانجام در سال ۲۰۱ هجری سرخ جامگان یا خرم‌دینان تحت رهبری بابك در آذربایجان خروج کردند و مدت ۲۲ سال در آن سامان به استقلال زندگی کردند و شکستها به سرداران خلیفه وارد آوردند.

آغاز کار بابك بدرستی روشن نیست، آنچه مسلم است این مرد مبارز یکی از افراد عادی ملت ایران بود که در آغاز جوانی به سپاه جاویدان از رؤسای خرم‌دینان پیوست و در نزاد و تقرب یافت تاحدی که جاویدان در موقع مرگ خود وصیت کرد که بابك جانشین اوست.

پس از مرگ جاویدان زنش سپاه او را گرد آورد و بنایه عقیده خرم‌دینان که به تناسخ ایمان داشتند اعلام کرد که جاویدان در شب مرگش گفت که روح او در بدن بابك حلول خواهد کرد. سپس دستور داد گاوی قربان کردند و پوست او را گسترده و خشکی پر از شراب بر روی آن نهاد و قطعات زیادی نان در پیرامون ملئت چید، هر یک از افراد لشگریان دست خود را بر آن پوست می‌نهاد و قطعه نانی را در شراب زده میخورد و دست بابك را گرفته می‌گفت: «ایمان آوردم بقوای روح بابك همچنانکه به روح جاویدان ایمان داشتم» و سپس کرنش نموده و دست بابك را میبوسید، (۲)

۱- برای آگاهی بیشتر بر این موضوع به سه جلد تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان و دو جلد تاریخ نهضت‌های ملی ایران تألیف رفیع مراجعه شود.

۲- فهرست این‌ندیم ترجمه تجدد صفحه ۶۱۴

به این ترتیب بایک رئیس فرقه خرم دینان شد و هنگامی که وی بر ضد حکومت و دولت عباسیان خروج کرد، خرم دینان از سایر نواحی به او پیوستند، مأمون محمد بن حمید طائی را که پیروزیهای بسیار بدست آورده بود و شهرهای قزوین و مراغه و بیشتر آذربایجان را گشوده بود به جنگ بایک فرستاد، ولی پس از ۶ جنگ که بین آنان روی داد محمد بن حمید گشته شد.

مأمون عباسی باردیگر سردار ایرانی عبدالله بن طاهر والی خراسان را بجلوگیری بایک گسیل داشت و تمام ولایتهای ری و همدان و اصفهان و آذربایجان را به او بخشید، بایک به دژی پناه برد و لشگریانش پراکنده شدند، عبدالله طاهر نیز نتوانست کاری از پیش برد.

نظام الملك مینویسد: در سال ۲۱۸ هجری خرم دینان اصفهان و پارس و آذربایجان و همه ولایات کوهستان (ری و همدان) خروج کردند و همه به یک شب وعده نهادند و به همه ولایتها و شهرها ترتیب کاری داده بودند و در اصفهان مردی بر سر آنها بود بنام علی مزدک بیست هزار مرد را سان دید و نماینده خلیفه را شکست داده به آذربایجان رهسپار گردید، که به بایک به پیوندد، به این طریق ۲۵ هزار نفر در شهر کوهستانی شهرستانه جمع شدند و بایک در آنجا به ایشان پیوست در این موقع سردار خلیفه با چهل هزار مرد به ایشان تاخت و صد هزار نفر از خرم دینان را (که غیر معقول بنظر میرسد) کشت.

جمعی از آنها به اصفهان بازگشتند ولی در آنجا تلفات بسیار دادند، خلیفه عباسی تمامی هست خود را بردفع بایک مقصور گردانید تا آنکه یکی از سرداران ایرانی را بنام افشین برای قلع و قمع وی برگزید، حیدر پسر کاوس با عنوان خانوادگی افشین امیرزاده اسروشته بود که با پدر و برادرانش بدست خلیفه اسیر افتاد و در بغداد بزرگ شده و در آنجا به سرداری رسیده بود، با اینکه دل افشین با ایرانیان بود و بالاخره هم به جرم همدستی با مازیار دوست بایک که پس از بایک در مازندران سر به ملتیان برداشت، گشته شد، به طمع جاه و مقام به جنگ با بایک رضاده و پس از دستگیر کردن او را به دربار خلیفه برد.

افشین آهنگ تسخیر حصار بایک کرد. بایک درهای حصار محکم کرد و در آنجا بماند، افشین نیز برگرد حصار لشکرگاه ساخت و خندق کند و همانجا نشست، روزها از حصار بایک بانگ چنگ و رود می آمد و چنان زوانمود می کردند که از سپاه دشمن پروا ندارند، اما

شپها گروهی رابه شبیخون میفرستادند. اینحال نیز مدتها بطول انجامید، سپاه افشین با تنگی‌هلقه و سختی‌کارتیک ایستادند. جنگهای خونین و کشتارهای سخت روی داد و بسیاری از سپاه بابک تلف شدند. سرانجام بابک در کار فروماند چون از توقف در حصار کاری نمی‌گشود و لشکر افشین نیز از گرد حصار دور نمی‌رفت، بابک بر آن شد که با افشین حیلہ سازد، پس بر یام حصار برآمد، گفت: منم بابک، افشین را گوئید نزدیکتر آید تا یاری سخن گویم، افشین به پای دیوار آمد. بابک زنهار خواست و گفت گروگان من پر بزرگم است که در نزد تو است، برای من زنهار خلیفه بستان، برایم قرار نهادند و لشکریان افشین بابک را رها کردند و بجای خویش بازآمدند، چون شب در رسید بابک کسان خود را برگرفت و با پنجاه مردی که با وی در حصار مانده بودند از حصار بیرون شد و به کوهها پناه برد و از آنجا به سوی ارمنستان گریخت.

### دستگیری و شهادت دلاوران بابک خرم‌دین

افشین سرانجام به یاری مکر و حیلہ و خیانت حکام محلی بابک دلاور نام‌آور و مردم‌گرای ایرانی را که مدت ۲۲ سال موجبات وحشت و اضطراب دستگاه جبار عباسی را فراهم ساخته بود دستگیر ساخت و به سامره نزد معتصم عباسی گسیل داشت (۱)

بابک در روز پنجشنبه سوم ماه صفر سال ۲۲۳ هجری در حالی که بندی گران بر او نهاده بودند به سامره رسید.

دیگر روز معتصم بر نشست و مردم از دروازه امامه تا مطیره صف کشیدند، معتصم میخواست مردم بابک رابه رسوائی و خواری ببینند، از کسان خویش پرسید که او را بر چه باید نشانند؟ گفتند هیچ چیز مناسب‌تر از فیل نیست، دستور داد فیل را بیاورند و بابک را لباس‌زیا در پوشیدند و کلاه سمور بر سر نهادند و او را بالنبوه مردم بر درگاه خلیفه بدارالمامه آوردند، خلیفه دژخیم خواست تادست و پای او را ببرد بفرمود تادژخیم بابک را که نام او تودنود بود بخوانند، حاجب از بابالمامه برآمد و تودنود را بخواند، چون وی فراز آمد، خلیفه فرمان

۱- جریان مفصل جنگهای بابک و افشین و دستگیری وی در تاریخ‌نویسهای ملی ایران (از حمله تازیان تا ظهور صفاریان) مورد تحقیق قرار گرفته است.

داد ابتدا دستها و سپس پاها و بعد از آن سر بابك را برید و شكش را پشكافت، پیکر بابك را بر در سامره بر دار کردند و سرش را در همه شهرهای عراق بگردانیدند و سپس بخراسان فرستادند، برادر بابك را نیز ببغداد اعزام داشتند، در آنجا نیز اسحق بن ابراهیم امیر ببغداد دستور داد برادر بابك را به ترتیب و مانند او بکشند و پیکر مصلوب او را بر جسر بغداد بدار آویختند. برخی از مورخان نوشته‌اند که عبدالله برادر بابك توسط پورشروین طبری ببغداد برده شد. در بین راه عبدالله را در قلعه بردان جای دادند، عبدالله از مستحفظ خود پرسید: «تو کیستی؟» مستحفظ جواب داد: «من پورشروین شهزاده طبرستانم.» عبدالله گفت: خدای را ستایش میکنم که یکی از دهقانان را برای نظارت در کشتن من مأمور فرموده است. (در آن زمان نجبا و سلاکان رادهانان یا دهقانان می‌نامیدند) پورشروین به دروغی که نودتود تام داشت و مأمور کشتن عبدالله بود اشاره کرد و گفت: او در کشتن تو نظارت خواهد داشت، عبدالله رو به پورشروین طبرستانی کرد و پاسخ داد: کار من با تو است، این شخص فقط يك وحشی بیش نیست (۱)

خونسردی و بی‌پروائی دلیرانه‌ای که بابك خرم‌دین در مقابله با مرگ از خود نشان داد شایسته همه‌گونه تمجید و تحسین است و این کار مخصوص قهرمانان بزرگ تاریخ است که نام آنان بر صفحه روزگار به شہامت و مردانگی معروف شده و ثبت گردیده است. گویند وقتی که بابك را به نزد معتصم عباسی بردند برادرش هم بدانجا بود، وی را گفت: ای بابك کاری کردی که کس نکرده، اکنون صبری کن که دیگری نکرده باشد. گفت: خواهی دید که صبر چگونه کنم!!

نظام‌الملک مینویسد: (بابك و اسیران دیگر را به بغداد بردند چون چشم معتصم خلیفه به بابك افتاد گفت: ای سگ چرا در جهان فتنه انگیزی؟ هیچ جواب نداد، فرمود تا یک دست و پایش را ببرند، چون يك دستش را بریدند دست دیگر را در خون زد و بر روی خود مالید و همه روی خود را از خون خود سرخ کرد. معتصم گفت: ای سگ این چه عمل است، گفت: در این حکمتی است، شما هر دو دست و هر دو پایم را خواهید برید و گونه روی مردم از خون سرخ باشد، چون خون از بدن برود

۱- تاریخ سقسطی ملی ایران (از حمله تا زیان ظاهر صفاریان) تألیف

روی زرد باشد، من روی خود را از خون خود سرخ کردم تا چون خون از  
 تنم بیرون شود نکوبند که رویش از بیم زرد باشد) (۱)  
 جوشید خون زبیکر بابک  
 چون آتش روان زبر کوه  
 پیچید و درد خورد و تنالید  
 ز آزار دست، آن که نستوه  
 دست دگر ز خون خود آکند  
 رخ و احتضاب کرد بدان خون  
 فریادزد خلیفه‌گه؛ رخ را  
 گلگون بخون کتی زچه؟! ملعون؟  
 بابک زدل خروش برآورد  
 ای تو صلوئی مردونه خودمرد  
 مرگ‌ساست و مه‌لکه غم‌انست  
 رخساره‌ام ز درد شود زرد  
 خواهم که تو نبینی از ایران  
 با رنگ‌زده، مردن یک مرد (۲)

بدین ترتیب بابک خرم‌دینی و برادرش عبدالله پیشوایان جنبش  
 مردمی خرم‌دینان بدست استعمارگران تازی وحشیانه، به شهادت  
 رسیدند (۲۲۲ هجری)

پس از بررسی جنبه‌های مختلف جنبش خرم‌دینان به این نتیجه  
 میرسیم که این جنبش ایرانی نهضتی ملی (مردمی) و ضد فئودالی  
 و ضد اجنبی در قرن سوم هجری بوده و هزل و عوامل اقتصادی و  
 سیاسی عمیق داشته است. اکثریت افراد این جنبش کشاورزان و  
 پیشه‌ورانی بودند که نمیخواستند بدست عمال خلیفه و دست‌نشانندگان  
 آنها استثمار شوند.

متأسفانه قیام ضد فئودالی بیست و دو ساله بابک خرم‌دین که  
 در صورت توفیق یافتن يك حکومت ملی (مردمی) با اعتقاد به مساوات

۱- سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی چاپ طهوری صفحه ۲۵۱

۲- نقل از منظومه «حماسه بابک» سروده دکتر حسین بهزادی اندوه‌جودی

مندرج در جلد سوم نگین سخن تألیف رفیع صفحه ۳۶۰

مزدکی در قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) در آذربایجان تشکیل میداد با قساوتی هرچه تمامتر از طرف استعمارگران تازی سرکوب و مضمحل گردید.

## قیام زنگیان زیر لوای یکتفر ایرانی

دولت خودکامه و بی‌ثبات عباسیان در نیمه دوم قرن سوم پیش از حد تصور دستخوش آشوب و نابسامانی بود. در این میان هر چند مدت یک فرمانده ترک بر امور خلافت تسلط می‌یافت و خلیفه‌ای بنا بسیل خود برای کشورهای پهنای اسلامی آن زمان تعیین می‌کرد. کسی از این واقعه نمی‌گذشت که یک فرمانده ترک دیگر خلیفه تعیین شده قبلی را از خلافت خلع کرده و او را بقتل میرسانید (۱). در یک چنین وضع بسیار اشفته‌ای که اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی از هم گسیخته بود و مردم طبقه پایین اجتماع در نهایت سختی بسر میبردند، یکتفر ایرانی از اهل ورزنین ری بنام علی بن محمد بن عبدالرحیم از موقعیت استفاده کرد و توجه مردم فقیر بصره به ویژه زنگیان این شهر را که به عنوان برده و غلام در نزد بزرگان و فرماندهان دولت عباسیان خدمت می‌کردند به خود جلب کرد و آنان را بر ضد صاحبان خود و در نتیجه بر ضد خلافت عباسیان برانگیخت. (سال ۲۵۵ هجری) بطوریکه نوشته‌اند پیشوای قیام زنگیان که مورخان عرب او را صاحب‌الزنج (زنگ) نامیده‌اند از ایرانیان پرشور و از حامیان علویان بود. جد بزرگ وی که محمد بن حکیم نام داشت از علویانی بود که با زید بن علی بن حسین (ع) در کوفه قیام کرد و پس از شکست زید از کوفه و عراق به ایران فراری شد و به ناحیه‌ری که قلمرو شیعیان و طرفداران آل‌علی (۲) بود گریخت و در قریه و ورزنین (بقول ابن‌الثیر) و یا وزیق (بقول مسعودی) (۳) ساکن شد. پدر بزرگ صاحب‌الزنج بنام عبدالرحیم در طالقان ری تولد یافت و با کنیزکی سندی ازدواج کرد و از آن دو محمد پدر صاحب‌الزنج

- ۱- برای آگاهی بیشتر در این باره به تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از جمله غازیان تاجپور صفاریان) مراجعه شود.
  - ۲- جنبش زیدیه در ایران تألیف رفیع
  - ۳- کابل این‌اثر جلد هفتم و نهم و تاریخ سال ۲۵۵ هجری- مروج الذهب مسعودی
- جلد اول صفحه ۳۱۲

زاده شد. پدینسان صاحب‌الزنج (علی) و پدرش محمد و پدر بزرگش عبدالرحیم همه زائیده و پرورده خاک ایران بودند.

علی که بعدها صاحب‌الزنج لقب گرفت در خاندان علوی و زیدی خود با روح شیعیگری و دشمنی یا خلافت عباسی بار آمد و احساس ستاندن انتقام شهیدان خاندان علوی در او قوی بود و در ظاهر خود جوانی بود متفکر، درس خوانده و آگاه و دارای طبع شمر، هندو شاه نجبوانی مؤلف کتاب تجارب السلف درباره وی می‌نویسد:

«و او مردی عاقل و فاضل و بلیغ و شاعر فایق بوده (۱)

از نوشته‌های ابن‌الثیر چنین برمی‌آید که صاحب‌الزنج در آغاز کار در بغداد و بصره و بحرین و هجر دست به تبلیغ راه خود زد و خویش را علوی و صاحب معجزات خواند و بدین سبب سخت تحت تعقیب عمال خلیفه بود و بارها خودش و خاندانش به زندان افتادند، ولی در اثر نابسامانی و آشفتگی اوضاع حکومت و خلافت بعد از مدتی نجات یافتند. درباره قیام زنگیان مؤلف تجارب السلف چنین نوشته است: «در این روزگار زنگیان بسیار به بصره بودند چنانکه هیچ سرایی از سرای‌های اکابر و اوساط الناس از یکی یا دو یا سه زیادت خالی نبود و در بعضی از تواریخ بصره چنان آورده‌اند که در شب نیمه شبمیان که موسم جمعیت و شعلان بوده است اکابر و اعیان شهر تمامت جمع شدند. از جمله شبی از شبها از احوال حاضران تتبع نموده بودند، هزار خواجه حاضر بود که هر یک از ایشان هزار غلام زنگی داشت از اینجا باید قیاس کرد که چند بوده باشند» (۲)

علی بن محمد علوی که زنگیان بصره و نواحی اطراف آنجا را با وعده‌های نیکو همراهِ خود ساخته بوده، بعد از مدتی مطالعه نقشه قیام را طرح کرد و بطور پنهانی آنرا به همه زنگیان ابلاغ نمود. بموجب این نقشه زنگیان موظف شدند در یک روز و یکساعت معین بطور عمومی صاحبان خود را بکشند و با انجام این کار زن و مال و خانه و املاک صاحبشان متعلق به آنان میشد.

به همین سبب هموم زنگیان مقیم عراق آمادگی خود را مبني بر همکاری با علی بن محمد علوی اعلام داشتند و سرانجام نقشه ماهرانه او به شرحی که گذشت بمرحله اجرا درآمد و شورش عظیم زنگیان به وقوع پیوست. و علی بن محمد علوی ایرانی در اندک زمان شهرهای بصره و واسط را تصرف شد و دامنه قدرت خود را به شهرهای دیگر عراق و همچنین بحرین و هجر گسترش داد و بنام (صاحب‌الزنج) شهرت یافت.

۱- تجارب السلف به تصحیح عباسی اقبال آشتیانی چاپ طهوری صفحه ۱۸۹

۲- تجارب السلف صفحه ۱۹۰



ابن‌الثیر از قول ریحان یکی از غلامان سورجیان که به علی بن محمد پیوسته بود می‌نویسد:

وقتی صاحب‌الزنج بر شهرسیرفت و خلبه‌سیخواند بیاد غلامان می‌آورد که آنها در دوران بردگی چگونه در محنت و سختی بودند و چگونه اکنون نجات یافته‌اند.

باآنکه مورخان بسیار سعی دارند که صاحب‌الزنج را مردی جبار و قسی معرفی کنند باز از قرائن فراوان پیداست که وی روحی باعظوفت داشت و بیشتر در صدقناح متکران بر می‌آمد و اگر کسی را قانع می‌ساخت او را بحال خود می‌گذاشت و در این مورد ابن‌الثیر نقل می‌کند که: «به موصی رفتند که ۱۹۰۰ کشتی با مستحفظان در آنجا بودند نگاهبانان چون سیاهان بدیدند بگریختند و زنگیان کشتیها را گرفتند و در آن کشتیها حاجیانی بودند که از راه بصره به حج می‌رفتند. صاحب‌الزنج بر مکانی مرتفع از زمین بنشست و با حاجیان مناظره در پیوست و ایشان وی را تصدیق کردند و گفتند اگر زیاده برزاد و راحله داشتیم در راه تو بکار می‌بردیم و در نزد تو میماندیم. صاحب‌الزنج آنها را رها ساخت.»

مطلبی که قابل توجه و تذکر است: با آنکه صاحب‌الزنج تکیه‌گاه فکری و ایدئولوژیک خود را زیدی‌گری قرار داده بود، با اینحال شیمیان و زیدیان او را از خود تمیذانستند و به اصطلاح در حق او تقیه می‌گرددند و این خود نشان میدهد که رادیکالیسم و روش قاطع و انقلابی صاحب‌الزنج که با تکیه به معروف‌ترین قشر غلامان و بردگان یعنی زنگیان سیاهپوست قصد داشت تخت خونین خلافت عباسی را سرنگون سازد به مذاق و مزاج پیشوایان محافظه‌کار علوی سازگار نبود. (۱) در این باره در تاریخ قم آمده است: «از بعضی روایت است که ایشان گفتند ما از حسن بن علی (مقدم امام حسن عسکری است) از صاحب‌الزنج سؤال کردیم. امام فرمود صاحب‌الزنج از ما نیست و ابوالحسین عیسی بن علوی مریشی دعوی می‌کند که محمد بن الحسن بن احمد ولید فقیه روایت کرده است که صاحب‌الزنج از علویه است و در میان ایشان صحیح‌النسب است، لیکن علویه و اهل شیعت خود را از وی دور میدارند بروجه تقیه» (۲)

قیام زنگیان به رهبری علی بن محمد (صاحب‌الزنج) مدت پانزده سال یعنی از شوال سال ۲۵۵ تا جمادى الاولى سال ۲۷۰ هجری (۸۸۳-۸۶۹ میلادی) بطول انجامید. خلفاء عباسی المستدی و المعتمد تلاش

۱- برخی بررسیها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران تألیف احسان طبری صفحه ۱۷۶  
۲- تاریخ قم صفحه ۲۲۹

شدید و قساوتکارانه‌ای برای سرکوبی این قیام مردمی بکار بردند و پس از دهها بار شکست یافتن و دهها هزار کشته دادن سرانجام برادر خلیفه معتمد موسوم به ایواحد ملقب به «موفق ملحه» به شکست صاحب‌الزنج توفیق یافت.

لازم به تذکر است که موفق ملحه برادر خلیفه معتمد بار اول در سال ۲۵۸ هجری یا لشگری گران بچنگ صاحب‌زنج رفت و درحوالی بصره با سپاه زنگیان بچنگ پرداخت ولی شکست یافت و باز گشت. وی در چنگ دوم با زنگیان نیز منبهم شد. علی بن محمد (صاحب‌الزنج) نواحی وسینی که بصره و عبادان (آبادان) و اهواز و شوش و دشت‌میشان و جی و گندی‌شاپور را دربرمیگرفت تحت تصرف یا نظارت خود در آورده بود. طبق دستور وی زنگیان در میان واسط و بصره حصارها ساختند و شهری بنا کردند و آنجا را مختاره نامیدند.

با آنکه خلیفه سپاهیان اتبوه و چندده هزار نفری پیاده و سوار به همراه یعربیه شعل‌پیما مرکب از دهها و صدها کشتی‌های خاصی که «شنداوه» و «سیریه» نام داشته‌اند بچنگ صاحب‌الزنج میفرستاد. سپاه زنگیان همواره با مهارت چنگی شگرفی بر جیش خلیفه غالب می‌گردید و اگر موفق برادر خلیفه معتمد تقویت‌های پیاپی دریافت نمی‌کرد و یا لجاج و قساوت زیاد بخرج نمیداد نمیتوانست به پایتخت زنگیان یعنی مختاره رخنه کند. ابن‌الیر درباره آخرین دفاع شهر مختاره مینویسد: وقتی که سپاه خلیفه وارد این شهر شد به قتل و اسارت پرداخت. مردم شهر دفاعی مردانه کردند و بر سپاهیان موفق سنگ و چوب ریختند و بر آنها حمله بردند (۱)

احسان طبری محقق معاصر درباره شکست علی بن محمد علوی ایرانی (صاحب‌الزنج) رهبر زنگیان مینویسد (۲):

«شکست صاحب‌الزنج تنها نتیجه قدرت سپاه بغداد و لجاج و خنده موفق و سردارانش نبود بلکه دارای يك عطل اجتماعی بود. صاحب‌الزنج و یارانش که دست به قیام زده بودند در طول مبارزه و پس از فتوحات اولیه و بدست آوردن غنائم و اسرا بتدریج خود کمابیش دچار همان معایبی شدند که علیه آن برخاسته بودند. شیوه خلیفه‌گری و غلامداری و گرد آوردن بین آنان گسترش یافت و بقول صاحب‌الزنج اندک‌اندک خود به خنداوندان مال و زمین تبدیل شدند. زنگیان و دهقانان قن (۳) دلسرد شدند و آن‌شور و هیجان نخستین فروکش کرده

۱- کامل ابن‌الیر جلد هفتم صفحه ۱۴۳

۲- برخی بر سر سیاه‌درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران صفحه ۱۷۷

۳- در دوران حکومت چهارانه عباسیان علاوه بر فلامان عده‌ای از دهقانان غلامزاده وابسته به زمین نیز بودند که (قن) نام داشتند و با زمین خرید و فروش می‌شدند (تاریخ تمدن اسلامی هرجی زیدان، جلد چهارم صفحه ۴۶)

جنبش زنگیان در قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) یکی از بزرگترین جنبش غلامان در تاریخ انسانی است که به رهبری یک نفر ایرانی روشنفکر به وقوع پیوست. در این جنبش اجتماعی بقولی بیش از پانصد هزار غلام شرکت جستند و قدرت و تسلط آن مدت پانزده سال ادامه داشت. درجه اهمیت و عظمت این جنبش بزرگ در مقام مقایسه با جنبش معروف غلامان به رهبری سپارثاکوس که در سالهای ۷۴-۱۷۷ قبل از میلاد در رم واقع گردید و در آن قریب صد و بیست هزار برده شرکت داشتند و مدت سه سال بطول انجامید، بخوبی آشکار میگردد.

## نهضت علویان در طبرستان

همانطور که در بخش «تشیع جلوه‌ای از حق‌جویی ایرانیان در اسلام» در ورقهای پیش این کتاب نوشته شد فعالیت ایرانیان در حمایت از آل‌علی در تمام دوران نخستین اسلامی از طرف ایرانیان به‌طور مختلف ادامه داشت. در دوره حکومت امویان قیام مختار به‌خونخواهی حسین بن علی (ع) از یاری و مساعدت چشم‌گیر ایرانیان برخوردار بود. سپس قیام بر ضد حکومت امویان به سرداری ایوب سلمه ایرانی و ابومسلم خراسانی در آغاز قرن دوم هجری که سرانجام منجر به سقوط حکومت بنی‌امیه گردید (۱۳۲ هجری) صیغهٔ طرفداری از آل‌علی هدف اصلی و مشخص آن بود. متأسفانه همانطور که جریان مشروح آن در تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از جمله نازیان تا ظهور صفاریان) آمده است به‌علل مختلف فکری و سیاسی در اثر خدعه و تیرنگ آل‌عباس (عباسیان)، حکومت اسلامی بطور موروثی به‌این خانواده منتقل گردید. مقابله و مخالفت ایرانیان و علویان پس از پیروزی بر بنی‌امیه و استقرار بر سریر حکومت با صدور دستور کشتن ابوسلمه ایرانی و ابومسلم خراسانی به‌ترتیب از طرف ابوالعباس سقاج و ابوجعفر منصور دوانقی در سالهای ۱۳۳ و ۱۳۷ هجری آغاز گردید. بهمین علت ایرانیان و علویان که از آغاز یعنی از زمان خلافت عمر دومین خلیفه اسلامی هدف و آرنان مشترکی باهم پیدا کرده بودند به سختی مورد تعقیب واقع شدند.

سخت‌گیری و تعقیب ایرانیان و علویان در دوران نخستین حکومت عباسیان به‌ویژه در دورهٔ خلافت هارون الرشید و پسرش مأمون بعلمت توفد چند خانواده ایرانی مانند برمکیان و سهلیان و نوبختیان در دربار خلافت تا اندازه‌ای به‌سستی گرائید. ولی در دورهٔ خلافت متوکل عباسی (۲۴۲-۲۴۷) دستگیری و کشتار علویان که در عراق و عربستان به‌فعالیت مشغول بودند به‌سختی تعقیب شد. بهمین علت بیشتر آنان از ترس عمال متوکل به سرزمین‌های دورافتاده و سخت‌عبور ایران که

جایگاه‌های امنی محسوب میشدند مهاجرت کردند. در این موقع طبقه عامه مردم ایران برعکس فرمانروایان محلی که حامی و طرفدار عباسیان بودند در اثر دشمنی دیرینه با فرمانروایان اموی و عباسی و علاقمندی و ارادت به افراد خاندان علی (ع) در پناه دادن به علویان با در نظر گرفتن مجازاتهای خطرناک که متوجه آنان میشد پیشقدم بودند و در انجام آن از هیچگونه کوششی و فداکاری دریغ نداشتند.

مطلبی که تذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسد متأسفانه کلیه گروهها و دسته‌هایی که در قرنهای اولیه اسلامی در ایالتها و ولایتهای ایران به فرمانروائی مشغول بودند اعم از ایرانی و عرب به علت حفظ منافع شخصی و استقرار و برقراری حکومتهای محلی خود همواره از ابتقادات خلقهای اموی و عباسی پیروی کرده و در انجام دستورهای آنان کوشا بودند. از جمله در طبرستان که بعد از دستگیری و کشته شدن مازیار عسکری بزرگ طبرستان (مقتول: ۲۲۶ هجری) کار حکومت در این سرزمین به عهده مظاهریان محول گردید. خانواده مظاهریان که به غیر از طاهر ذوالیمینین مؤسس آزاده و غیرتمند سلسله مظاهریان بقیه آنان از افراد بی‌اراده و نفع‌طلب و ظالم محسوب میشوند، همانند حکام و فرمانروایان خودکامه دیگر در اجرای دستورهای خلیفه از هیچگونه کوشش فروگذاری نمی‌کردند. آنان در ظرف مدت ۲۶ سال یعنی از سال ۲۲۴ که مازیار طبرستانی دستگیر و به سازه اعزام گردید، تا سال ۲۵۰ هجری بر گرگان و طبرستان فرمانروائی کردند. در این مدت شش تن از طرف مظاهریان به عنوان حاکم به آن سرزمین اعزام شدند. نخستین نفر حسن پسر حسین پسر مصعب فاتح طبرستان در موقع جنگ با مازیار بود که شهرسازی را مقرر حکومت خود قرار داد. بعد از مرگ حسن در سال ۲۲۸ هجری به ترتیب عبدالله بن طاهر، محمد بن عبدالله، سلیمان بن عبدالله، منصور بن یحیی، محمد بن عیسی بن عبدالله، عبدالرحمن بن گرگان و طبرستان حکومت کردند. در دوران حکومت افراد بالا به ویژه در دوره حکومت منصور بن یحیی مقررات جدیدی برای دریافت مالیات از مردم وضع گردید و در نتیجه مردم طبرستان از ظلم و جور عمال مظاهریان بجان آمدند. در همین هنگام بود که علویان در بین مردم ایران به ویژه مردم سرزمینهای سخت‌عبور گیلان و ری و طبرستان و گرگان بر ضد دولت عباسیان به فعالیت اشتغال داشتند. طبق نوشته ابن اسفندیار (۱) بعد از محمد بن عیسی، سلیمان بن عبدالله را دیگر باره به فرمانروائی طبرستان فرستادند. سلیمان شخصی بنام عبدالله قریشی

را به نمایندگی از طرف خود به شهر آمل فرستاد. پس از چندی او را از این کار برکنار کرد و اسد بن چندان را به فرمانداری آمل منصوب کرد. مردم آمل از انتصاب او استقبال کردند. اسد بن چندان مدتی پرس این کار بود تا اینکه سلیمان بن عبدالله شخصی بنام محمد بن اوس را برگزید و حکومت رویان و چالوس را نیز به حوزة متصرفات وی اضافه نمود. محمد بن اوس پس خود احمد را بنمایندگی از طرف خود به چالوس فرستاد و کلار را نیز بدو سپرد.

در این مواقع عمال سلیمان بن عبدالله به ویژه محمد بن اوس و پسرش احمد به اذیت و آزار مردم این سامان پرداختند و کار این ظلم و تعدی بجائی رسید که بیشتر اهالی املاک خود را فروختند و ترك آن دیار کردند. ثروتمندان نیز خانه و زندگی خود را گذاشته و به ولایت دیگر نقل مکان کردند. بطوریکه این اسفندیار تصریح نموده است: «طبق فرمان محمد بن اوس هر سال سه بار از مردم خراج گرفته میشد. يك بار برای محمد بن اوس. بار دوم برای پسر او احمد. و بار سوم برای مجوسی که وزیر یا پیشکار ایشان بود» (۱)

بدین ترتیب در اثر ظلم و جور عمال طاهریان که آنان نیز فرمانبردار عباسیان بودند مردم طبرستان به علویان پراکنده در ری و گیلان و طبرستان رو آوردند که بر ضد دولت عباسیان به فعالیت و تبلیغ مشغول بودند.

مردم طبرستان که پنهانی با آراء و اعتقاد علویان آشنا بودند محمد بن ابراهیم بن عبدالرحمن علوی یکی از سادات مقیم رویان را که از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) بود به قبول بیعت و فرماندهی خواندند. اما آن علوی، چون خود را برای این امر خطیر شایسته نمیدانست شوهر خواهر خود حسن بن زید علوی را که در ری اقامت داشت و از پیروان پرشور فرقه زیدیه بود لایق این مهم معرفی کرد. و اهل رویان را بدعوت او هدایت نمود و گفت: اگر نوشته من آنجا برسد او قبول کند. شورشیان دعوت نامه ای از عبدالله پسر و نداد امید بادوسپانی رهبر شورشیان و سقارش نامه ای از محمد بن ابراهیم علوی به عنوان حسن بن زید علوی که او نیز از فرزندان حسن بن علی (ع) امام دوم شیعیان بود، گرفتند و به ری رفتند.

حسن بن زید بن اسماعیل وقتی که نامه عبدالله پسر و نداد امید مهتر و رهبر ناراضیان طبرستان و توصیه نامه محمد بن ابراهیم برادر زن خود را خواند و از چگونگی اوضاع طبرستان و مردم آنجا بطور کامل آگاه شد پذیرش و آمادگی خود را برای پیشوایی جنبش مردم طبرستان بر ضد عباسیان و عمال بی انصاف آنان در ایران اعلام داشت

و نمایندگان اعزامی از طرف مردم طبرستان رایبه امید پیروزی در آینده نزدیک بازگردانید. بعد از مراجعت نمایندگان مردم طبرستان و اطمینان یافتن از پشتیبانی مردم آن سامان، حسن بن زید علوی بلافاصله کار دعوت خود را بطور آشکار آغاز کرد و با گروه هواداران خود از ری به سعیدآباد رفت و مردم دهکده‌های اطراف آنجا را از منظور خود آگاه ساخت و در روز ۲۵ رمضان سال ۲۵۰ هجری به قصبه کلار از آبادیهای سرحدی بین کیلان و طبرستان (در جلگه کلاردشت حالیه) رفت و عامه مردم دست یاری و همکاری به او دادند و با وی به پیشوائی این نهضت بیعت کردند و حسن بن زید لقب داعی الخلق الی لحق یا داعی کبیر یافت. مورخان این روز را نخستین روز فرمانروائی داعی کبیر مؤسس سلسله علویان در طبرستان که آن را نخستین دولت ملی ایرانی و علوی باید دانست ثبت کرده‌اند.

پس از این واقعه حسن بن زید به مردم چالوس و نیروس نامه‌ها نوشت و داعیان خود را برای تبلیغ به نواحی اطراف فرستاد و روز بعد به دینه خورشید رفت. در پین راه اهالی دینه‌ها دسته دسته به او می‌گرویدند. حسن بن زید (داعی کبیر) روز پنجشنبه بیست و هفتم رمضان به کجور رسید و سادات آن نواحی به اتفاق محمد بن ابراهیم علوی از او استقبال کردند. داعی کبیر روز عید فطر به مسجد کجور رفت و پس از ادای نماز بالای منبر رفت و پس از خواندن خطبه درباره حقایق آل‌علی و جلب توجه و رضایت مردم آنان را به قیام بر ضد عمال عباسیان مناسب برانگیخت و بشارت پیروزی زیر پرچم عدل علوی داد.

بعد از این واقعه حسن بن زید علوی پیشوای نهضت علویان در طبرستان نمایندگانی از طرف خود به چالوس نزد حسین بن محمد حنفی فرستاد و از او خواست تا پیرو و فرمانبردار نهضت علویان گردد. حسین بن محمد حنفی به مسجد جامع شهر رفت و از مردم چالوس به پیشوائی داعی کبیر بیعت گرفت. در این هنگام جماعتی از یاران محمد بن اوس چو وضع را بدین سوال دیدند بی‌اسب و بی‌سلاح (پیاده) رو به فرار نهادند و پراکنده در جاهای امن پناه جستند. حسن بن زید علوی (داعی کبیر) ضمن گرفتن بیعت از مردم آن سامان از کجور به نائل و از آنجا به پای‌دشت که در آن زمان شهری معمور بود، سپس به کلار و آمل عزیمت کرد. پس از برخورد های بین راه و جنگهای محلی با نمایندگان محمد بن اوس و سرانجام با خود محمد بن اوس که منجر به شکست و فرار او گردید در روز دوشنبه بیست دوم شوال سال ۲۵۰ هجری با پیروزی به شهر آمل وارد شد. بامداد روز بعد به مسجد جامع شهر رفت و مردم آمل را به پیروی از آئین علوی دعوت کرد. مردم شهر همگی با وی بیعت

کردند. وی هفت روز در امل به مرتب کردن امور پرداخت و محمد بن عبدالعزیز را به فرمانروائی رویان و جعفر بن رستم را به حکومت کلار و محمد بن عباس را به فرمانداری چالوس برگزید، ولی تعیین حاکم امل را به عصبه مردم امل واگذاشت. املیان پسران او محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن معروف به سید محمد کیا را به فرمانداری امل برگزیدند. پس آنگاه از امل به ساری مرکز حکومت سلیمان بن عبدالله رهسپار گردید.

حسن بن زید علوی رهبر نهضت علویان در طبرستان با دلاوری و شایستگی خاصی ضمن انجام جنگهای مختلف سرانجام سلیمان عبدالله نماینده حکومت طاهریان بر طبرستان را شکست داد و بر ساری دست یافت (۲۵۲ هجری) و بعد از آن در اندک مدت کلیه نواحی طبرستان و گرگان و گیلان را تسخیر کرد. (۱)

### صدور فرمانهای مذهبی از طرف داعی کبیر

حسن بن زید علوی معروف به داعی کبیر هنگامی که از سر مخالفان خارجی و داخلی خود در طبرستان تا اندازه ای راحت شد به صدور فرمانهای مذهبی و تعیین روش دینی مردم و رواج مذهب شیعه زهدی (زیدیه) همت گماشت و بنشنامه ای بدین مضمون برای عمال خود در شهرها و بخشها فرستاد که: (مردم طبرستان را به کتاب خدا و سنت پیغمبر اسلام (ص) و ادار کنید بطریقی که در اصول و فروع دین از رفتار و گفتار حضرت علی (ع) پیروی کنند و از عقیده جبریه و مشبهه دوری گزینند و در آذان و اقامه (حی علی خیر العمل) بگویند و در اقامه هر کلمه را دوبار بخوانند و در نماز بسم الله الرحمن الرحیم را با صدای بلند بخوانند و برای نماز باندا قنوت را واجب دانند و در نماز میت پنج تکبیر بخوانند) (۲)

در این روز شاعری بنام ابومقاتل ضریر قصیده بی در مدح حسن بن زید علوی (داعی کبیر) سروده بود به مطلع زیر خواند:  
«الله فرد و ابن زید فرد». داعی کبیر بعد از شنیدن مطلع قصیده سخت بر آشفته و به شاعر گفت: خاک بر دهانت چرا آن را اینطور سروده ای در صورتیکه باید می گفتی:

«الله فرد و ابن زید عبده». در حال خود را از بالای تخت بر روی زمین افکند و سر بسجده نهاد و خدای را سپاس کرد و به تکرار می گفت:  
«الله فرد و ابن زید عبده» و دستور داد ابومقاتل ضریر شاعر را از مجلس

۱- برای آگاهی بیشتر به تاریخ نهضت های ملی ایران (از جمله تازیان ظاهر صفاریان) و جنبش زیدیه در ایران تألیف رفیع مراجعه شود.  
۲- عین مطالب فرمان که به زبان عربی است در تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار آمده است، صفحه ۲۴۰.



بیرون بردند.

## تمایل و علاقه علویان به احیای مراسم ملی ایرانیان

بهاالدین محمد بن حسن بن اسفندیار مؤلف تاریخ طبرستان و همچنین سید ظهیرالدین برعشی مؤلف تاریخ طبرستان و رویان و مازندران و دیگر مورخان نوشته‌اند (۱) که ابومقاتل ضریح شاعر چند روز بعد از خواندن قصیده‌یی که مورد اعتراض داعی‌کبیر قرار گرفته، برای جلب توجه و رضایت وی اشعاری سرود و در حضورش خواند ولی حسن بن زید از وی خشنود نشد و روی خوش نشان نداد. تا اینکه روز مهرگان (مهرگان) فرا رسید و مردم طبرستان بمنظور احیای آئین کهن ملی نیاکان خود (ایرانیان) از داعی‌کبیر که به علل مذکور در گذشته و پنا به اعتقاد فکری و سیاسی به آئین ملی ایرانیان توجه و تمایل داشت درخواست کردند تا موافقت کند که یرسم دیرین ایرانیان، مراسم جشن باستانی مهرگان در طبرستان برگزار شود. داعی‌کبیر موافقت خود را اعلام داشت.

همانطور که نوشته شد هدف اصلی نهضت علویان که اکنون شاخه‌ای از آن در طبرستان به رهبری حسن بن زید علوی به نتیجه رسیده بود، رهائی ایرانیان و علویان از یوغ اسارت عباسیان غاصب بود. زیرا هر دو گروه همواره مورد تعقیب و آزار فرمانروایان عباسی قرار داشتند و قیام مردم طبرستان زیر لوای آل‌علی یا توافق فکری و سیاسی ایرانیان و علویان به شرط رعایت و تلفیق آئین مردمی و ملی هر دو طرف حاصل آمده بود. این موضوعی است که هیچگونه سردیدی در آن نمیتوان کرد زیرا شواهد بدون انکار تاریخی از جمله برگزیدن پرچم سفید برای نهضت مذکور و همچنین برگزاری جشن نوروز و مهرگان و غیره و دیگر مطالب تلفیقی مورد توجه و علاقه ایرانیان و علویان آن را بطور کامل تأیید مینماید.

بطوریکه این اسفندیار نوشته است در روز جشن مهرگان ابومقاتل ضریح شاعر قصیده‌یی بهمین مناسبت سرود و برای جلب توجه و رضایت داعی‌کبیر در حضور وی برخواند. مطلع قصیده چنین است شده است:

## لا تفل بشری و تکمن بشریان

## فرقة الداعی و یوم الصبر جان

داعی‌کبیر به شاعر اعتراض کرد که چرا مطلع قصیده را اینطور

۱- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار صفحه ۲۴۰. - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران صفحه ۱۳۴. - تاریخ مازندران اسماعیل سجودی جلد اول صفحه ۹۲

بیان نکرده‌ای؟

### غزوة الداعی و یوم المهرجان

#### لا تفل بشری و لکن بشریان

تا ابتدای سخن به (لا) که حرف نفی است آهال نگردد و این کار بنظر من صحیح نیست. شاعر در پاسخ داعی کبیر گفت: بالاترین ذکر جمله (لااله الاالله) است که به حرف نفی آغاز شده است. داعی کبیر سخن او را پسندید و شاد شد و گفت: آفرین بر تو، آفرین بر تو، که تو تواناترین شامری.

شاهد دیگری بر تمایل داعی کبیر به عقاید تلمیذی ایرانیان و علویان اینست که وی روزی سوار بر اسب در محله‌های شهر آمد می‌گشت. در حین عبور از محله‌ای چشمش به دیواری افتاد که بر آن این جمله نوشته شده بود: «القرآن کلام الله غیر مخلوق و من قال مخلوق فهو کافر» یعنی: (قرآن کلام خداست و خلق نشده است. کسی که گفت خلق شده او کافر است) این عقیده متعلق به اهل تسنن و اعراب متعصب و بیشتر خلفای عباسی بخصوص متوکل بوده است و ایرانیان به ویژه روشنفکران و افراد فرقه معتزله ایرانی مخالف این عقیده بودند و می‌گفتند: (قرآن در واقع حادث است و خلق شده است) در این هنگام داعی کبیر عنان باز گرفت و در آنجا ایستاد و عبارت مذکور را خواند و پس از کمی درنگ بر اسب خود ادامه داد. نوشته‌اش (۱) حسین بن زید بعد از یکساعت شاید با اخذ تصمیم، دوباره به آن محله رفت و در پی نوشته مورد بحث بر روی دیوار می‌گشت. ولی اثری از آن مشاهده نکرد. زیرا مردم محله بعد از رفتن داعی کبیر آن را پاک کرده بودند.

داعی کبیر پس از آگاهی بر این واقعه تبسمی کرد و گفت: «بخدا سوگند که از کشتن رهائی یافتند» (یعنی اگران نوشته را پاک نکرده بودند تمام اهل این محله را بقتل میرسانیدم). نقل این واقعه مؤید هم‌فکری فرقه‌های معتزله و شیعه علویه و زیدیه است که هدف واحدی را تعقیب می‌کردند.

علویان طبرستان تا سال ۲۱۶ هجری یعنی سال گذشته شدن داعی صغیر بطور مستقل در گرگان و طبرستان و گیلان حکومت کردند. از سال ۲۱۶ تا ۵۲۰ هجری تنی چند از علویان طبرستان و گیلان آلت دست مدعیان حکومت در آن سامان مانند سامانیان و زیاریان و دیلمیان بودند. بطور کلی از آغاز تا پایان نهضت علویان در طبرستان ۱۲۵ امام داعی پیدا شدند که گاه میان آنان دوره‌های فترت حاصل شد و گاه همزمان با یکدیگر بودند و کارشان به کشمکش می‌انجامید. پس از آن زیدیه طبرستان و گیلان در فرقه نقطویه که شرح آن در ورقهای آینده در این کتاب خواهد آمد مستحیل شدند.

## جنبش اخوان صفا

بطوریکه می‌دانیم (۱) قرن چهارم هجری قرن شکفتگی علم و فرهنگ در ایران بود. در این قرن فلسفه یونان به نحو وسیعی رواج یافت، و مسلمانان به تحصیل آن پرداختند و در این راه شیوه التقاط و امتزاج را برگزیدند. در این دوره تمایل‌های فیثاغوری و افلاطونی که هر دو رنگ تصوف داشتند برتری خاصی یافتند. بیشتر فرقه‌های اسلامی، دینی و سیاسی به بحث و تحقیق در این فلسفه مشغول شده بودند و می‌خواستند بنیان عقاید خود را به نیروی آن استوار سازند. آنهایی که بر قدرت عرب و تسنن‌خرده می‌گرفتند، مدعی بودند که شریعت در الی‌اندیشه‌های جاهلانه چرکین شده و تطهیر آن جز به فلسفه امکان‌نیاید.

در این زمان از میان اسماعیلیان نحله‌ای بنام اخوان صفا یا تمایلات فلسفی ظهور کرد و رساله‌هایی ترتیب داد که در آن‌ها عصاره همه کشمکشهای فلسفه شایع در آن روزگار آمده و در باطن به بیان حقایق فکری خود پرداخته و برای پیروان خویش، نقشه‌های فرهنگی و سیاسی کشیده است و آن نقشه‌ها را بنام سر سخت‌گیری حکام (و ما می‌دانیم که این حکام چه مبارزه و وحشتناکی را پرخند شیمه بطور عموم و فرقه‌های خلایق به ویژه برانگیخته بودند) (۲) مکتوم ساخته و توصیه کرده است که از دسترس کسانی که اهلیت آن را نداشتند یا مستعد درک آن نبودند دور نگاه داشته شود.

به فرض آنکه کسانی متکرر این شوند و بگویند: اخوان صفا نه از کسی بیم داشتند و نه از قدرتی می‌ترسیدند، اما این معنی را انکار نتوان کرد که ایشان معتقد به تقیه بوده‌اند.

بدین طریق ظهور اخوان صفا نتیجه طبیعی اوضاع سیاسی و اجتماعی است، چنانکه نتیجه طبیعی اوضاع فرهنگی آن عصر نیز هست.

- ۱- در این باره به تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از ظهور رودکی تا شهادت سهروردی) تألیف نگارنده (رفیع) مراجعه شود.
- ۲- در این مورد به دو جلد تاریخ نهضت‌های ملی ایران (از حمله تازیان تا سقوط عباسیان) تألیف رفیع رجوع می‌دهد.

درباره اینکه اخوان صفا چه کسانی بودند و چه مذهبی داشتند عالمان و مورخان اختلاف دارند و این بدان سبب است که ایشان می‌کوشیدند تا حقیقت امر و نام خود را از دیگران پنهان کنند. هدفهای اخوان صفا دینی و سیاسی بود، ولی دشمنانشان از روی خشم و انکار در آنان تگریسته‌اند و ایشان را خارج از دین اسلام پنداشته‌اند و دربارهٔ ایشان با نهایت سخت‌دلی قضاوت کرده‌اند. اخوان صفا معتقدند که فلسفه فوق فضائل شرعی است، و جاویداشی همراه با سعادت از آن فلاسفه است که سعادت عقلی است اخوان صفا بدین‌گونه قصد آن داشتند که شریعت را با فلسفه تطهیر کنند یعنی دین را بمیزان فلسفه بسنجند و از این راه، به یک انقلاب فکری که موافق آراء شیعیان باشد برسند، و از آنجا به یک انقلاب سیاسی.

چون به تتبع در رساله‌های اخوان صفا پردازیم بدین نکته واقف می‌شویم که: اخوان صفا، مردم را به تشکیل دولتی جدید مبتنی بر اساس جدید دعوت می‌کنند و می‌کوشند تا دین را به صورت خاصی به وسیلهٔ فلسفه توجیه کنند.

هدفهای سیاسی ایشان از برخی مطالب رساله‌ها روشن می‌شود، بطور مثال آنجا که می‌گویند:

دای برادر نیکوکار سهریان، خدا ترا و ما را به روحی از جانب خود یاری کند، می‌بینیم که دولت بدکاران سخت نیرو گرفته و قدرتشان هویدا گشته، کردارهایشان در این عصر در جهان پراکنده شد، و چون به نهایت افزونی خود رسید، انحطاط و نقصان از پی در خواهد آمد و بدان که دولت و ملک در هر روزگار و زمان و دور و قرانی، از مردمی به مردم دیگر، و از خاندانی به خاندان دیگر، و از دیاری به دیار دیگر افتد و بدان ای برادر که دولت اهل‌خیر، نخستین بار از جمعی از علما و حکما و برگزیدگان و فضلا پدید خواهد آمد، مردانی که دارای اندیشهٔ واحد و مذهب و دین واحدند، و میان خود عهدی بتدات که بی‌سوده ستیزه‌نکنند و از یاری یکدیگر باز نایستند، و در اعمال و آراشان چون یک تن واحد باشند (۱) بدین طریق آشکار می‌شود که اخوان از طریق توجیه جدید دین، سیاست تازه‌ای را پیش گرفته بودند، دینشان فلسفی و عقلی بود، و می‌خواستند دین را به نیروی فلسفه و علوم طبیعی تفسیر کنند. هرچیز را به طبیعت باز می‌گرداندند و هر امری از امور دین را در نظر ایشان معنی خاصی بود. بنابراین باید گفت: دین ایشان الهی مادی و تشیع ایشان آشکار و تصوف ایشان عقلی است. بطور کلی اخوان صفا در رساله‌های خود که بالغ بر ۵۴ می‌باشد

همواره به ظهور دولت خود (روشنفکران شیعه‌مذهب) و زوال دولت شی (مقصود دولت عباسیان است) بشارت‌میدهند. یعنی (دولتی که بزرگی فروختند و حماقت مومنان را خوار ساختند، همچنانکه با ذریه نبوت و اهل‌بیت رسالت‌نیز چنین کردند و نگذاشتند آل‌محمد(ص) در جهان بخاطر صلاح عام و نفع‌همگان بدگوشش برخیزند. حتی در دهان ایشان بستند و نگذاشتند که حقایق را بگویند) (۱)

این بود خلاصه‌ای از افکار اخوان‌مفا یا روشنفکران شیعه‌مذهب که از یاران و هم‌زمان و هم‌زمان و هم‌فکران یکدل و روشن‌بین و روشنفکر تشکیل یافته بود، ایشان تدبیرهای خود را از قرن چهارم تا قرن هفتم هجری در ایسیران و دیگر کشورهای اسلامی آن زمان از طریق نوشتن مقاله‌ها و رساله‌های مختلف علمی و فلسفی و دینی نشر دادند و در نتیجه‌دائرةالمعارفی از علوم مختلف زمان خود را همراه با صداقت و روشن‌بینی قابل توجه برای ما پیادگار گذارند. (۲)

۱- الرسالة الجاهله، چاپ مجمع علمی عربی دمشق سال ۱۹۴۸ میلادی

جلد اول صفحه ۴۴۷

۲- تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان (از ظهور رودکی تا شهادت سپهروردی)

تألیف رفیع صفحه ۳۹۹

از بیگانه‌ها سر برداران تاحشر  
بیگانه‌دگر خیمه به ایران تووند

## جنبش ملی سر برداران در قرن هشتم هجری

تهاجم قوم وحشی مغول به ایران از وقایع بسیار مهم تاریخ ایران است که نظیر آن را کمتر میتوان یافت و هیچیک از تهاجمات اقوام بیگانه در شدت و عظمت به پایة حمله مغولان نرسید. زیرا مردم ایران از هجوم این طایفه وحشی و خونخوار و بهره‌کش آنچنان گرفتار ترس و وحشت شدند و ایران به پایه‌ای دست‌خوش خرابی و انهدام گردید که آثار شوم آن تا قرن‌ها باقی بود. جنبش ملی سر برداران که سرانجام منجر به تشکیل دولت مستقل ملی و شیعه مذهب ایرانی گردید، از لحاظ وسعت بزرگترین و از نظر تاریخی مهم‌ترین نهضت آزادی بخش خاورمیانه بود که برای اولین بار در ایران بر ضد فرمانروایان بیگانه قوم مغول (قوم تاتار) که مدت ۱۲۰ سال با سببیت و بهره‌کشی توان فرسائی نسل بعد نسل جاپرانه بر مردم ایران حکومت میکردند اتفاق افتاد.

در آخرین سالهای حکومت ایلخان ابوسعید (۷۳۶-۷۱۵ هجری) ناراضی و قلیان افکار قشرهای پائین مردم شهر و روستا در ایالت‌های مختلف ایران به ویژه در خراسان به حد اعلای رسیده بود. ایلخان ابوسعید که در تبریز مستقر بود، امیر شیخعلی را به جانشینی خویش در خراسان برگزید و خواجه علام‌الدین محمد هندو صاحب دیوان معلی را به وزارت وی منصوب کرد.

اعیان مغول و ترک در خراسان بسیار مقتدر بودند، بخصوص اعیان طایفه ایغور (ترک زبان) و طایفه مغول (اویرات) نفوذ فراوان داشتند. نیرومندترین سران ملوک الطوائفی خراسان عبارت بودند از: امیر شیخعلی، جانشین ایلخان که فرزند امیرعلی قوشچی بود. رئیس طایفه اویرات امیر ارغونشاه از قبیله جانی قرباتی و توه امیر نوروز و نتیجه ارغون، که نواحی نیشابور و طوس و مشهد و ابیورد و غیره را به تصرف خویش در آورده بود. امیر عبدالله مولائی صاحب قهستان (کهنستان). امیر محمود اسفراینی صاحب اسفراین. امیر محمد توکل که او نیز از طایفه جانی قربانی بود.

این نفوذ الهای بزرگ که از اعیان صحرائشین مغول بودند دارای دسته‌های نیرومند لشکری بودند و در تصرفات خویش فرمانروای مطلق

شمرده میشدند و تقریباً خود را مستقل و مجزی از حکومت مرکزی ایلیخانان میدانستند. امیران ملایفه جانی‌قربانی افرادی ظالم و بی‌رحم و متجاوز به حقوق رعایا و خرده‌مالکان محلی بودند و همین امیر •  
 موجبات ناراحتی و ناراضائی و غلبان فکری و وطن‌پرستان پرشور این ناحیه و مردم ملایفه‌پاژین و متوسط‌خراسیان را فراهم میکرد.

بدیهی است ادامه این وضع و شدت عمل فتوادلان، کار را بجائی رساند که سرانجام منجر به قیام مردم بر ضد دستگاه حکومت بهره‌کش بیگانه و مالکان بزرگ در خراسان غربی گردید. نخستین چرکه آشکار این انقلاب ملی که از مدت‌ها قبل آماده اشتعال بود در قریه (یا ششین) واقع در چهارفرسنگی جنوب غربی سبزوار پدیدار گردید و در اندک مدت تا نائره‌آن شامی نواحی خراسان و کومش (قومس) و گرگان و مازندران را دربرگرفت. مقدمات این نهضت آزادی‌بخش ملی با در نظر گرفتن شدت عمل بی‌انصافانه ایلیخانان مغول و فتوادلهای محلی در امر بهره‌کشی از مردم بیچاره و ناراضائی آنان از ادامه این وضع بوسیله سازمان سری و زیرزمینی درویشان یا خانقاه نشینان شیعه مذهب خراسان غربی پایه‌گذاری شده بود، و در حقیقت باید گفت خانقاه (خانگاه) یکی از پایه‌های مردمی بود که در مقابله با اعمال فاسد و بی‌انصاف بیگانه فعالیت می‌کرد.

اینان از مریدان معتقد و جان‌باز شیخ خلیفه مازندرانی رهبر انقلابی و وطن‌دوست و واقعی این دوره بودند. شیخ خلیفه مردمی‌مؤمن به مذهب تشیع و فوق‌العاده مردم‌دوست و در داندوز و چهاره‌اندیش و در عین حال جوان و پویا و بهی‌محابا و جانباز بود. (۱)

وی آنقدر در این راه کوشید تا بالاخره به ترتیبی که در ورقهای آینده خواهد آمد جان خود را بر سر این آرمان مقدس ملی و دینی نهاد و نامش برای همیشه در تاریخ نهضت‌های فکری و ملی ایران ثبت و جاویدان گردید.

طبق نوشته مورخان قرن هشتم هجری شیخ خلیفه مازندرانی که واعظی توانا بود یکی از شیوخ صوفیه بشمار میرفت. بنا به گفته ابن‌بطوطه وی شینخی رافضی (شیعه مذهب) بود و در جوانی به تحصیل علم پرداخت و مرید بالوی زاهد گشت. که از شیوخ درویشان بود و در آمل مازندران میزیست. شیخ خلیفه پاسخ مسائلی را که ناراحتش میکرد در سخنان وی نیافت و برای یافتن پاسخ سئوالهای خویش به سمتان نزد شیخ رکن‌الدین علامه‌الدوله سمتانی که در آن عهد معروفترین شیخ درویشان ایران بود رفت.

شیخ علامه‌الدوله روزی در حین تدریس و سؤال و جواب مسائل مختلف دینی از شیخ خلیفه پرسید که وی پیرو کدامیک از چهار مذهب برحق تستن است شیخ خلیفه پاسخ داد: (آنچه من میخواهم از

آن مذاهب اعلاست.) شیخ مؤمن (علاء الدوله) که طاقت شنیدن سخنان کفرآمیز این بی‌دین را نداشت دوات خود را بر سر خلیفه شکست. پس آنگاه شیخ خلیفه به بحرآباد نزد شیخ الاسلام غیاث‌الدین هبة‌الله‌الحموی رفت ولی از آنجا نیز مراد و مقصودش حاصل نشد و او را ترک گفت. شیخ خلیفه جوئیای چه چیز بود. آیا گمگشته‌ی وی همان مسائل مربوط به آزادفکری و عدالت‌اجتماعی و پیکار بر ضد بیداد و ظلم و جور و خفقان مستولی بر جامعه وی نبود که بعدها بطور آشکار بدان پرداخت؟ مورخان در این باره یخاموشند، فقط این نکته محقق است که شیخ خلیفه از تعلیمات نامی‌ترین شیوخ صوفیه نیز راضی نبود و با ایشان اختلاف نظر داشت.

در این هنگام نارضائی و خلیان افکار قشرهای پائین مردم روستا و شهر درخراسان بعداعلا رسیده بود. بهمین علت شیخ خلیفه به سبزوار (بیسوق) رفت که در آن زمان یکی از مراکز مهم ناراضیان محسوب میشد. مکانی را که شیخ خلیفه برای تبلیقات فکری و سیاسی خود برگزیده بود بهترین و مناسب‌ترین محل بود زیرا روستائیان اطراف سبزوار و طبقات پائین مردم شهری از شیعیان متعصب و مخالف قدرت موجود بودند.

بنا به نوشته مورخان شیخ خلیفه پس از ورود به سبزوار در مسجد جامع شهر منزل کرد و بصدای یلند قرآن میخواند و وعظ میکرد. طولی نکشید که عده زیادی شاگرد و مرید در گرد او جمع شدند و در آنک مدت بیشتر روستائیان آن ناحیه مرید شیخ خلیفه گشتند، بطوریکه حافظ ابرو نقل می‌کند:

جماعتی از فقیهان سنی که طرفدار حکام و عمال ایلخانان بودند، او را از نشستن در مسجد جامع منع می‌کردند ولی او به سخن ایشان توجه نمی نمود. سرانجام آن جماعت ضمن تشریح اقدامات شیخ خلیفه از ابوسعید ایلخان سؤال کردند که این چنین کس واجب‌القتل باشد یا نه؟ سلطان پاسخ را به رأی فقیهان محول کرد و در نتیجه بیشتر فقیهان سنی مذهب سبزوار نوشتند و مهر کردند که افعال و رفتار شیخ خلیفه مازندوانی برخلاف شرع تستن است و چون وی بر نامشروع اصرار کند و به نصیحت از انجام آن دست برندارد، بیاید گشت. بعد از صدور این رأی فقیهان سبزوار کوشیدند تا شیخ خلیفه را دستگیر کنند، ولی در زده و خورد با پیروان پرشور وی کاری از پیش نبردند. پس آنگاه دشمنان شیخ خلیفه تصمیم گرفتند او را پنهانی بقتل رسانند.

سرانجام روزی صبحگاهان که شاگردان شیخ خلیفه به مسجد آمدند مشاهده نمودند که استاد پرشور و فعال و مردم‌گرای آنان را به یکی از ستونهای حیاط مسجد حلق‌آویز کرده‌اند. شکی نیست که



شیخ‌خلیفه را به قتل رسانیده بودند. ولی اولیاء محلی شایع کردند که وی خودکشی کرده است. تاریخ این واقعه را مورخان ۲۲ ربیع‌الاول سال ۷۲۶ هجری ثبت کرده‌اند.

در بین شاگردان شیخ خلیفه شخصی بنام حسن‌جویری به عقل و درایت و قدرت از شاگردان دیگر ممتاز بود. شیخ‌خلیفه چون از سینه‌کاری دشمنان درگذشتن خود اطلاع یافته بود قبل‌از‌را به جانشینی خویش برگزید.

حسن‌جویری پس از مرگ 'غم‌انگیز استاد و رهبر فکری خود به نیشابور رفت و به تبلیغ تعلیمات شیخ خلیفه سرگرم شد و در این راه پیشرفت چشم‌گیری حاصل کرد، چنانکه میرخواند مینویسد: (اکثر مردم کوه‌های نیشابور) در سلك پیروان وی درآمدند. (۱) شیخ‌حسن جویری گوشید تاپیروان خویش را متحد کند و سازسان آنان را مرتب سازد. در ظاهر آنان را به شکل مجامع درویشان که کاملاً مادی بود درآورد.

طبق نوشته حافظ ابرو... هرکس که دعوت ایشان قبول می‌کرد اساسی ایشان ثبت می‌گردانید و می‌گفت حالا وقت اختفاست و وعده مه‌داد که هرگاه اشارت شیخ شود وقت ظهور شود باید که آلت حرب بر خود راست کرده و مستعد کارزار گردند.

از این سخنان بطور کامل پیداست که هدف تبلیغات شیخ‌خلیفه و حسن‌جویری دعوت به خروج برضد طولان و هندستان ایشان یعنی فتودالهای بزرگ محلی بود. تبلیغ به خروج زیر لافانه صولیکری صورت می‌گرفت و رنگ تشیع گنه‌مورد اعتقاد و توجه عامه مردم بود. داشت بدین طریق یک طریقت درویشی که بعدها بنام (طریقت شیخ‌خلیفه و حسن‌جویری) خوانده شد پدید آمد. طریقت یاد شده که با دیگر طریقه‌های درویشی فرق فراوان داشت متفوق فتودالها بود. طریقت شیخ حسن جویری که در آن‌دک مدت قلمرو وسیعی را فراگرفت نهضتی بزرگ بود که عموم مردم به ویژه پیشه‌وران و بینوایان شهری و روستائی را دربر گرفته بود. (۲)

در همین هنگام یک تصادف که در قلمرو ایلخانان مغول از پیش آمده‌های مادی بود، یعنی رفتار ناهنجار چند ایلچی مغول در دهکده‌ای کاسه صبر روستائیان را البریز ساخت و انفجار و طغیانی را که از مدت‌ها پیش ماده آن رسیده بود تسریع کرد. مورخان<sup>۱</sup> که از این خروج خبر می‌دهند در

۱- روضةالصفا میرخواند صفحه ۱۰۸۳

۲- نهضت سرپنداران در خراسان تألیف بطروشفسکی ترجمه

کریم کشاورز صفحه ۲۲

جزئیات اختلاف دارند ولی جملگی اتفاق دارند که خروج در قریه باشتین از اعمال بیسوق نزدیک سبزوار آغاز گشت.

فصیح احمد خوافی درباره واقعه قریه باشتین مشروح تر از منابع دیگر حکایت می کند و می نویسد (۱) که پنج ایلچی مغول در خانه حسین حمزه و حسن حمزه از مردم قریه باشتین منزل کردند و از ایشان شراب و شاهد طلبیدند و لجاج کردند و بی حرمتی نمودند. یکی از دو برادر قدری شراب آورد وقتی که ایلچیان مست شدند شاهد طلبیدند و کار فضیحت را بجائی رساندند که عورات ایشان را خواستند. دو برادر گفتند دیگر تحمل این ننگ را نخواهیم کرد. حاضریم که سر ما بدار برود. به همین اعتقاد شمشیر از تیام برکشیدند. هر پنج تن مغول را کشتند و از خانه بیرون رفتند و گفتند ما سرپداره می دهیم.

بدین طریق قیام آغاز گشت. (دوازدهم شعبان سال ۷۲۷ هجری) البته در اینجا باید گفت مسطور که حافظ ابرو تصریح کرده است اکثر اهالی قریه باشتین مرید شیخ حسن جویری گشته بودند و به همین علت از مدتی پیش برای خروج برضد حکومت آماده بودند.

بطوریکه مورخان نوشته اند در اواخر سلطنت ابوسعید ایلخان یکی از محترمان قریه باشتین بنام پهلوان عبدالرزاق پسرخواجه فضل الله باشتینی که یکی از ملازمان ابوسعید بود مأمور جمع آوری مالیات ولایت کرمان شد. وی به کرمان رفت و پس از وصول مالیات آن ولایت کلیه مالیاتهای دریافتی را صرف عیش و نوش خود نمود. عبدالرزاق از این کار و عواقب آن مضطرب گردیده عازم زادگاه خود قریه باشتین سبزوار گردید. تا در آنجا املاک پدر را فروخته و به میزان مالیات کرمان به ابوسعید تحویل دارد. در بین راه خبر وفات ابوسعید بدو رسید. پس آنگاه خرم شده و پنهانی در سال ۷۲۷ هجری مقارن با واقعه ایلچیان به قریه باشتین وارد شد و رهبری قیام کنندگان را برعهده گرفت.

بعقیده نگارنده عزیمت عبدالرزاق باشتینی از کرمان بقریه باشتین در اثر

۱- مجمل فصیحی به تصحیح محمود فرخ خراسانی جلد سوم در

خرج کردن مالیات کرمان نبوده، بلکه درحین جمع‌آوری مالیات کرمان خبر مرگ ابوسعید به او رسیده و او با آگاهی براوضاع فکری و سیاسی درحال انفجار خراسان پس از جمع‌آوری مالیات آن ولایت عازم زادگاه خود گردیده و برحسب اتفاق مواجه با واقعه پنج ایلچی و حسن و حسین حمزه شده و در اثر قدرت و رشادت و همچنین احترام خانوادگی به سرداری قیام کنندگان برگزیده شده است. (۱)

حافظ ابرو و میرخواند نوشته‌اند که قیام باشتین در اثر کشته شدن خواهرزاده علامه الدین محمد هندو بدست عبدالرزاق باشتینی بوقوع پیوسته است. طبق نوشته دولت‌شاه سمرقندی هنگامی که عبدالرزاق به باشتین بازگشت :

«... اتباع واقربای او کله کردند که خواهرزاده علامه الدین محمد فریومدی آمده و چند روز است که دراین ده بیدادی و جور می‌کند و از ماضراب و شاهد می‌طند. عبدالرزاق گفت دنیا بهم برآمده است و در چنین حالی عار و ننگ روستائی بچه چرا باید کشید و هم در آن شب بسر خواهرزاده علامه الدین محمد وزیر رفتند و او را دستگیر کردند و به قتل رسانیدند...» (۲)

بهر حال قیام کنندگان قریه باشتین سبزواری سرداری پهلوان عبدالرزاق باشتینی نام (سربداران) اختیار کردند و آمادگی خود را بمنظور جنگ و مقابله باعمال بی‌انصاف حکومت ایلخانان اعلام داشتند.

علامه الدین محمد هندو وزیر خراسان یکمزار سوار مسلح برای سرکوبی مردم قریه باشتین گسیل داشت. ولی روستائیان دلاور باشتین آنان را شکست داده و متهم کردند.

قیام کنندگان باشتین یا سربداران پس از توفیق در این جنگ درصدد مقابله و سرکوبی علامه الدین محمد هندو وزیر خراسان برآمدند.

وی پس از آگاهی براین تصمیم با سیصد مرد از فریومدی یکی از قراء بین سبزواری و بسطام به استرآباد که مقر امیر شیخعلی جانشین ایلخان مغول در خراسان بود گریخت. ولی سربداران به تعقیب

۱- تاریخ جنبش سربداران تألیف رفیع صفحه ۱۰۶

۲- تذکره دولت‌شاه سمرقندی صفحه ۲۷۷

وی پرداختند و سرانجام او را در کوهسار کبود جامه گرگان به قتل رسانیدند. سربداران اموال و خزائن علاهالدین محمد هندو را به هتیمت گرفتند و در بین خود تقسیم کردند. بطوریکه دولت‌شاه و میرخواند نوشته‌اند (۱) نیروی جنگی سربداران در این هنگام هفتصد نفر مرد مسلح بود. طبق نوشته سید ظهیرالدین مرعشی مؤلف تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تمام آزدگان به سوی سربداران می‌گراییدند (۲)

بعد از این واقعه مدتی نگذشت که سربداران شهر سبزوار مرکز ولایت بیسوق را تصرف کردند و سپس دیگر شهرهای مجاور را هم تسخیر ساختند. سبزوار دژ محکمی داشت که مرکز ستاد سربداران و پایتخت دولت نوزادایشان گردید. سربداران در اندک مدت جوین و اسفراین و جاجرم و بیارجمند را مسخر کردند.

پهلوان عبدالرزاق باشتینی خود را امیر نامید و بقول خواندمیر «بر مسند حکومت تکیه زد و خطبه و سکه بنام خویش فرمود» (۳) و مراسم مذهب شیعه اثنی عشری «دوازده امامی» برای نخستین بار بطور مستقل و رسمی در ایران معمول گشت. (۴)

دولت سربداران را یکی از سردمی‌ترین حکومت‌های ایرانی باید بشمار آورد.

ابن بطوطه درباره نظام حکومتی و اجرای عدالت در قلمرو سربداران می‌نویسد: (... آئین عدالت چنان در قلمرو آنان رونق گرفت که سکه‌های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک میریخت

۱- روضه‌الصفای میرخواند صفحه ۱۰۸۲، تذکره دولت‌شاه سمرقندی صفحه ۲۷۸

۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سید ظهیرالدین مرعشی صفحه ۱۰۴

۳- حبیب‌السیر تألیف خوندمیر صفحه ۱۴۵

۴- اگر تأسیس دولت علویان زبیدی در طبرستان در قرن سوم هجری و دولت آل بویه در قرن چهارم هجری را در زمره شیعیان محسوب داریم دولت سربداران سومین دولت شیعه مذهب و نخستین دولت مستقل شیعیان دوازده امامی در ایران است.

و تا صاحب آن پیدا نمیشد کسی دست بسوی آن دراز نمی‌کرد... (۱)  
 سید ظهیرالدین مرعشی مؤلف تاریخ طبرستان و رویان و مازندران  
 درباره اقدامات امیر مسعود دومین فرمانروای سربداران مینویسد:  
 (... امیر مسعود در میان نوکران و اصحاب، خود را همچو یکی از ایشان  
 میدانست و در تصرف اموال خود را بر دیگران تفضل نمی‌نهاد بسا  
 خلق طریقه صلاح و سداد و راستی می‌ورزید، نوکران او به‌جان از  
 او در نمی‌ماندند و به هر طرف که می‌رفت مظهر و مشهور بود (۲)

به‌دیگر سخن تخصیص خمس غنائم را که قانون اسلام برای  
 حاکم عهد معین کرده است طلب نمی‌کرد و با سربازان خود بر سر  
 يك سفره می‌نشست و طعام می‌خورد. بطوریکه نوشته‌اند میزان خراج  
 رعایای سربداران به‌سی درصد از زمان حکومت ایلخانان منول تنزل  
 کرد و سایر عوارض سخت که مطابق موازین شرع اسلام نبود لغو  
 گردید.

بگفته دولت‌شاه پهلوان عبدالرزاق باشتینی در ماه صفر سال ۷۳۸  
 هجری بدست برادر خود وجیه‌الدین مسعود به‌قتل رسید (۳) علت قتل  
 عبدالرزاق را تندروی و شدت عمل و پدرفشاری وی با مخالفان و اخلاف  
 بزرگان نوشته‌اند. بدیهی است این کار او مخالف طبع برادرش  
 وجیه‌الدین مسعود که هواخواه روش ملایم‌تر و معتدل‌تری در تصویب  
 و اجرای مقررات انقلابی بود واقع شد.

بهر حال سربداران به رهبری وجیه‌الدین مسعود لشکر بزرگان  
 صحرائشین مغول و ترک و سران فنودال محلی را که به مغول پیوسته  
 بودند تار و مار کردند و دولتی مستقل تشکیل دادند که قلمرو آن  
 از مغرب به‌کومش (سمنان و دامغان و بسطام) و از مشرق به‌جام  
 و از شمال به‌خبوشان و سواحل جنوب شرقی دریای مازندران و از  
 جنوب به‌ترشیز امتداد یافت.

شیخ حسن چسوری رهبر فکری جنبش ملی سربداران در  
 روز ۱۳ صفر سال ۷۴۳ هجری در حین جنگ سربداران با معزالدین  
 حسین گرت‌ملک هرات کشته شد و حکومت سربداران بطور کلی در

۱- سفرنامه ابن بطوطه ترجمه محمدعلی موحد صفحه ۳۹۰

۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سید ظهیرالدین

مرعشی صفحه ۱۰۴

۳- تذکره دولت‌شاه سمرقندی صفحه ۲۷۹

اختیار وجیه‌الدین مسعود قرار گرفت. پس از گشته شدن وجیه‌الدین مسعود در ربیع‌الثانی سال ۷۴۵ هجری، در حین جنگ — بامازندرانیان در اعماق ناحیه پرجنگل رستم‌دار ده‌تن از زامداران سردار که بعضی منتسب به جناح میانه‌رو و برخی مربوط به جریان افراطی بودند یکی پس از دیگری بر سرکار آمدند. در این صورت با احتساب پهلوان عبدالرزاق باستانی فرمانروایان دولت سرداران مطابق اعتقاد آنان که شیمه دوازده امامی است، دوازده‌تن بوده‌اند.

مدت حکومت آنان نزدیک به نیم‌قرن یعنی از سال ۷۳۷ تا ۷۸۲ هجری بطول انجامید.

خواجه علی مؤید آخرین فرمانروای سرداران که مردی بی‌اراده و تالیق بود بمنظور رهائی از آتش اختلافهای داخلی مربوط به جناحهای تندرو و میانه‌رو سرداران، در موقع پورش امیر تیمور گورگانی به ایران دست توسل بجانب فاتح بیگانه دراز کرد. سرانجام تیر در پیرو زندانه وارد سبزوار شد، علی مؤید به پیشواز او رفت و در برابرش سر تعظیم فرود آورد و خود را دست‌نشانده و مطیع وی خواند (۷۸۲ هجری) امیر تیمور علی مؤید آخرین فرمانروای سرداران را در دربار خود نگاهداشت، و به او اکرام کرد، ولی اجازه نداد به سبزوار که از طرف لشکریان تیمور اشغال شده بود عزم کند. بدیهی است علی مؤید با انجام این کار خیانت خود را بدولت و کشور سرداران پیش از پیش ظاهر ساخت، ولی سرانجام او نیز از تیغ پیداد امیر تیمور در امان نماند و در سال ۷۸۸ هجری بدستور وی به قتل رسید.

تذکر این موضوع نیز لازم است که بعد از تسلیم شدن علی مؤید به تیمور مردم سبزوار که از رئیس دولت خود خیانت دیده بودند حاضر نشدند با سلطه بیگانگان سازش کنند. بهمین علت در سال ۷۸۵ هجری در سبزوار یک قیام عمومی بمنظور احیای دولت سرداران به رهبری شیخ داود سبزواری وقوع یافت. تیمور پس از آگاهی بی‌درنگ روانه سبزوار شد و شهر را محاصره کرد. بارزه پادولت نیرومند تیموری ممکن نبود جز باشکست سرداران پایان یابد، دفاع مردانه‌ای از شهر سبزوار بعمل آمد سرانجام همانطور که تصور میرفت سبزوار در آواز ماه رمضان سال ۷۸۵ هجری بدست سپاهیان تیمور افتاد (۱)

تیمور گشتار وحشتناکی کرد و فرمان داد نزدیک به دوهزار تن از پیام‌کنندگان را لای دیوار برچی تپاده و زنده‌بگور کردند. بدین صورت که دست و پای آدم‌های زنده را می‌بستند و ایشان را به‌ردیف در کنار یکدیگر قرار میدادند و بعد روی آنها را با اجر و ملات می‌چیدند.

پس از فراغت از این عمل سبمانه تیمور دستور داد دژ مستحکم شهر سبزوار را نیز ویران کرده و باخانی یکسان ساختند.

### ویژگیهای دولت سربداران

همانطور که در ورتهای پیش در این کتاب نوشته شد یکی از ویژگیهای دولت سربداران اعتقاد به تشیع‌علوی و پیروی از دوازده امام از آل علی (علی) بود که جزء معتقدات طبقه پائین و متوسط اجتماع ایرانی از قرن اول هجری محسوب میشد.

دوم اینکه این دولت نخستین دولت مستقل شیعه دوازده امامی در ایران بشمار میرود.

سوم اینکه فرمانروایان سربدار از میان پیشه‌وران و روستائیان برخاسته بودند.

اما اینکه دولت سربداران چه جنبه و صورتی داشته است بسیار جالب توجه است.

پس از بررسی جوانب مختلف به این نتیجه میرسیم که دولت سربداران نیز از خرده مالکان و روستائیان تشکیل شده بود و ترکیب سربداران را باید دولت خرده مالکان و روستائیان نامید. نیروی نظامی آن نیز دموکراتیک بود. بهمین علت علوهای تیمورخان آخرین ایلخان مغول لشکریان سربدار را (مشتی روستائی) خوانده است.

با اینکه برخی از فرمانروایان سربدار مانند وجیه‌الدین مسعود و یحیی‌گراپی از ثنودالهای کوچک محلی بودند و برای تأسیس سلاله خویش کوشش کردند، در این راه توفیق نیافتند و حکمرانان علی‌رغم کوشش ایشان، بر اثر مبارزه داخلی که بین دو جناح سربدار وجود داشت گاهی از لشکریان و زمانی از پیروان طریقت شیخ حسن‌جوادی نامزد و معین میشدند.

فرمانروایان سربدار با اینکه خود را در بعضی مواقع سلطان یا نایب‌السلطنه نامیده و نام خویش را در خطبه آورده و سکه به‌اصم

خود زدند یا این وصف تماپلی به انجام تشریفات و شکوه و جلال سازمانی که لازمه زندگی درباری است نداشتند.

بطوریکه در منابع مختلف دیده میشود گاهی درویشان طریقت شیخ حسن جویری و گاهی لشکریان آزادانه وارد مجلس رئیس‌سربداران میشدند و میتوانستند اشکارا به اعمال و رفتار وی خرده گرفته، حتی برکتاری او را طلب کنند. برخی از خصوصیات فرمانروایان سربدار از قبیل پوشیدن لباسی مانند لباس دیگران یا (کسوت‌مساوات) و برابری در تقسیم خناتم جنگی و گستردن سفره برای عموم و سالی یکبار به تاراج دادن خانه سلطان نشان میدهد که قشرهای پائین مردم و جناح افراطی سربدار که دارای تمایلات شدید مساوات طلبی بودند، در حکمرانان سربدار نفوذ و فشار سخت اعمال میکردند.

اقدامات دیگر و از آن جمله تقلیل میزان خراج محصول و لغو سایر عوارض و مالیات‌هایی که مطابق شریعت اسلام نبود مؤید نظریه بالاست.

البته بدین طریق تمام آرزوهای روستائیان جامعه عمل نپوشید، ولی حتی تا این اندازه هم نسبت به سیاست مالیاتی ایلخانان مغول و حتی هانزان‌خان، پارشان را فوق‌العاده سبک می‌کرد.

بدین ترتیب اقداماتی که فرمانروایان سربدار در زیر فشار مردم بعمل آوردند موجب افزایش نیروهای تولیدی در قلمرو ایشان گردید. اطلاعات مختصر مندرج در منابع موجود شاهد این مدعا است مثلا میرخواند دربارهٔ یحیی‌گرایی هفتمین فرمانروای سربداران مینویسد که: «از غایت عدل و داد ولایت او بنهایت آبادانی و معموری رسید» (۱) خواندمیر دربارهٔ وی مینویسد: «مملکتش معمور و آبادان گشت» (۲)

دولتشاه از احمای قناتسار و ولایت طوس و مشهد صحبت میدارد (۳) حافظ ابرو در وصف خراسان در نیمه دوم قرن هشتم هجری از رونق و ترقی ولایت بیسوق در عهد فرمانروایان سربدار سخن میگوید و یادآور میشود که شهر سبزوار، پایتخت سربداران در پایان دوره حکمرانی ایشان توسعه یافت و یکی از بزرگترین شهرهای ایران مبدل گشت. چنانکه معلوم است نفوذ فکری و عقیدتی سربداران و به‌ویژه جناح

۱- روضه‌المناف میرخواند صفحه ۱۰۸۲

۲- حبیب‌السیر قالیف خواندمیر صفحه ۱۵۵

۳- تذکره دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۸۳



اقراطی آن نهضتی بسیار عمیق بود و از حدود خراسان تجاوز نکرد. بطوریکه نهضت‌های مردم سمرقند و کرمان و دیگر شهرها نیز به اسم سریداران خوانده شد.

پطروشفسکی محقق معروف روسی درباره اهمیت جنبش ملی سریداران در قرن هشتم هجری مینویسد:

علی‌رغم ظاهر مذهبی و عرفانی (مبستیک) نهضت سریداران را باید ترقی‌خواهانه دانست زیرا جنبش مزبور قشرهای وسیع تولیدکنندگان را در بر گرفت و آنان را به مبارزه مسلحانه بخاطر منافع اجتماعی خویش علیه بهره‌کشی فئودالی و فاجعه بیگانه دعوت کرد. (۱)

برای اطلاع بیشتر از موقعیت دولت سریداران خوانندگان میتوانند به تاریخ جنبش سریداران تألیف رفیع سراجمه کنند.

استاد محمدنقی بهار (ملک‌الشعرا)، شاعر بزرگ معاصر درباره سریداران چنین سروده است:

سرور احرار ایرانند آل سریدار  
 کز فشار و ظلم آشفتنده انحر سبزوار  
 شهرنیشابور یگرفتند و بس شهرودیار  
 وز دهالین لشکری کردند بیرون از شعار  
 بدلقا تیمور چنگیزی بگرگان شهریار  
 و آخرین خرمس مقول او بود در این مرغزار  
 سریداران پر سرش در خاکه گرگان ریختند  
 همچو شیر شربه خونس بقاله آمیختند

## نهیضت عرو و فیان

هنوز جراحات وارده از هجوم مقول التیام نیافته بود که تیمور لنگ تاتاری جفاکار و سفاک در ماورا عالنهر ظهور کرد و از سال ۷۸۲ هجری شروع حمله به ایران کرد و تا سال ۸۰۸ هجری که وفات یافت با شصت هفتصد هزار سپاهی چندین بار به کشور ایران هجوم آورد و هر بار با کشتن صدها هزار نفر و غارت و ویران کردن شهرها باغنائمی که گرد می آورد به مرکز حکومتی که در سمرقند قرار داده بود باز میگشت.

حمله نخستین تیمور به ایران در سال ۷۸۲ هجری اتفاق افتاد که در آخر آن سال خراسان و سیستان و مازندران را فتح کرد و دولت سریداران را منقرض کرد. هجوم دوم وی در سالهای ۷۸۵ و ۷۸۶ هجری واقع شد که در آن یازده مازندران تاخته و اعمال جنگجویان او تا آذربایجان و عراق عجم و گرجستان توسعه یافت و به فتح شیراز و قتل عام هفتاد هزار تن در اصفهان خاتمه پذیرفت.

تاخت و تاز سوم او در سال ۷۹۵ هجری آغاز گردید که وی به فارس حمله برده آل مظفر را منقرض ساخت، دولت ملی علویان طبرستان (مازندران) را نیز در سال ۷۹۵ هجری شکست داد و منہزم کرد.

این جانی سفاک در کلیه یورشهای خود ساکنان شهرهای بین راه را کشته و از اجساد و سرهای آنان منارها برپا میکرد. شرف الدین علی یزدی در مظفرنامه راجع به فتح شهر سبزوار پایتخت دولت ملی رشیده مذهب سریداران چنین نوشته است:

(دو هزار نفر از مردم آنجا را اسیر کرده و زنده بر بالای یکدیگر نهادند و یگل و خشت استوار کرده منارها بر آوردند)  
از جمله امیر تیمور برهنده ای از تاتاریان که بسر کرده خود تنگتری برمش شوریده و او را بیرون دامغان مجروح ساخته بودند خشم گرفت

و بتلافی آن سه هزار نفر از ایشان، و بیشتر از این عده از اهالی دامغان را که به تاتاریان یاری کرده بودند کشت و دستور داد از سرانها منارها ترتیب دادند.

در چنین زمانی که مراکز مهم فکری و سیاسی ایران از هم پاشیده شده و مردم در وضع بسیار بد اقتصادی و سیاسی و فکری قرار داشتند شخصی بنام فضل‌الله نعیمی استرآبادی که تربیت یافته مکتب تشیع و بازمانده سلاله فکری دولت ملی علویان مازندران بود، به اعتقاد آزاداندیشی و مردم‌گرایی خود به یک سلسله فعالیت‌های فکری و سیاسی پرداخت و از مازندران به خراسان و از آنجا به آذربایجان سفر کرد. وی مردی پویا و جویا و خردمند و آزاده بود در تمام این مدت چه در سفر و چه در حضر مردم را از بفساد اجتماعی و مظالم سیاسی که توسط بیگانگان و خیانت‌کاران داخلی در ایران پایه گرفته بود آگاه می‌کرد و آنان را بر ضد حکومت امپریتمور مستبد خویشوار می‌شورانید.

مطلبی که تذکران در اینجا لازم بنظر میرسد اینست که در این دوره شوم متأسفانه بعلمت فشار مظالم سیاسی و سختی‌های اقتصادی توجه مردم به قضای آسمانی و تقدیر الهی که غیر قابل تغییر نیز شمرده میشد جلب گردیده بود و در اثر این تلقین‌های مسموم مردم مایوسانه دست از فعالیت لازم سیاسی و اقتصادی برداشته و در وضع بسیار بدی بسر میبردند.

فضل‌الله نعیمی استرآبادی در آذربایجان به ویژه در باکو و شروان هواداران زیادی پیدا کرد و سازمان مخفی فکری و سیاسی خود را زیر عنوان فرقه (حروفیه) متشکل ساخت. بنیانگذار حروفیان اعتقاد داشت که: (انسان بیچاره همه چیز است) زندگی و هرگونه تفکر فلسفی باید بر محور انسان و بر اساس شناخت نیروهای خلاق انسان پایه‌گذاری شود. بطوریکه نوشته‌اند (۱) فضل‌الله استرآبادی «متولد ۷۴۰ هجری» نخست مردی صوفی بود و به ریاضت می‌گذرانید و آنقدر در تقوی و پرهیزکاری شهرت یافت که او را (حلال‌خور) لقب دادند. گویند اوسیدی علوی و از اولاد علی بن ابیطالب (ع) بود. پدر خود را در کودکی از دست داد در هیجده سالگی برای بار اول به حج بیت‌الله الحرام رفت (۷۵۸ هجری) و در بازگشت مدتی در خوارزم ماند.

۱- فتنه حروفیه نگارش دکتر محمدجواد مشکور در مجله بررسی‌های تاریخی

برای بار دوم که میخواست به حج رود در خواب ملهم شد که نخست به زیارت مشهد حضرت رضا (ع) رود. سپس بار دوم به مکه رفت. در بازگشت دیگر یاره درخوارزم رحل اقامت افکند. از آنجا به خراسان آمد و سپس به اصفهان رفت و در مسجد طوقچی جای گرفت (۷۷۱ هجری) و پیروان و مریدان بسیاری پیدا کرد. وی از گرفتن هدایا و نفعات مریدان خودداری می‌کرد و در آن شهر به صنعت کلاه مالی مشغول شد. فضل‌الله علاوه بر علم قرآن از تورات و انجیل و زبور آگاهی داشت و در تعبیر خوابهای خود در جاودان نامه به آیات آنها استشهاد می‌نماید. فضل‌الله استرآبادی برخلاف صوفیان زمان خود از وجد و سماع استتکاف داشت و فقط به زهد و ریاضت می‌پرداخت. در چهل سالگی به تبریز که زیستگاه پدرانش بود رفت و در آنجا با کشف و شهود هیبی (اجتماعی) فرقه حروفیه را تاسیس کرد.

نوشته‌های فضل‌الله استرآبادی نشان میدهد که وی با اندیشه‌های صوفیان و اسماعیلیان و زبانهای عربی و ترکی آشنائی داشته است. وی مخالفان خود را قشری و خود را واقع‌بین و طرفداران خویش را آزادگان شمرده است. (۱)

ابن حجر مستقلانی وفات یافته در سال ۸۵۲ هجری در کتاب الابناء القمر فی ابنا العمر مینویسد:

«فضل‌الله پسر ابو محمد تبریزی یکی از مبتدعین است که طریقه ریاضت نفسانی پیش گرفت و در اثر تعالیم ضلال وی فرقه‌ای ایجاد شد که به حروفیه مشهور است او معتقد است که حروف الفبا مسوختات انسانی میباشد، و از اینگونه خرافات و اوهام بسیار بهم بافته است. امیر تیمور لنگ رادعوت بدین عقیدت خود نمود، لیکن امیر نپذیرفته امر بقتل او داد. پسرش میرانشاه، که فضل‌الله به نزد وی پناه برده بود از این امر آگاه شد و بدست خود سر او را قطع کرد چون تیمور ازین خبر آگاه شد سر و جسد او را طلب کرد و امر فرمود بسوزانند این واقعه در سال ۸۰۴ هجری اتفاق افتاد»

حاجی خلیفه کاتب چلبی در کشف‌الظنون در شرح عرشنامه مینویسد که سیدجلال‌الدین فضل‌الله برای همین کتاب در سال ۸۰۴ هجری به تیغ دین کشته شد. (۲)

۱- لغت‌نامه دهخدا حرف ح صفحه ۴۷۸

۲- پرفسور ادوارد براون بنقل از مقدمه جلد دوم کشف‌الظنون بقلم فلوکل آلمانی طبع و ترجمه او، لیدن سال ۱۸۳۵ میلادی

از میان نوشته‌های رمزآمیز و پرابهام او تنها نوشته‌ای که قابل فهم و مطالعه است همانا وصیت‌نامه‌ای است که به یکی از شاگردان خود در شب قتل خویش نگاشته، و از این‌نامه همچو برمی‌آید که فضل‌الله استرآبادی رهبر و مؤسس حروفیان را در شروان آذربایجان به قتل رسانیده‌اند. وی آن‌مکان را با اشاره به واقعه شهادت حسین (ع) کربلا و مقتل خود خوانده است.

فضل‌الله استرآبادی تعالیم و عقاید خود را در کتابی بنام جاودان-نامه، کتاب‌جاویدان کبیر که قسمتی به عربی و بعضی به فارسی و برخی به لهجه استرآبادی است آورده است.

بعضی از نسخه‌های کتاب جاویدان کبیر یا جاویدان‌نامه دارای ضمیمه است که در آن حوادثی را به یکی از لهجه‌های فارسی (استرآبادی) نگاشته و آن شامل یک سلسله از رؤیاهای و خوابها میباشد که شخص فضل‌الله دیده و بسیاری از این خوابها را با تاریخ ذکر کرده که قدیم-ترین آن به سال ۷۶۵ هجری و آخرین آن بسال ۷۹۶ هجری واقع شده است. از این رو یک دوره سی‌ساله را متضمن میباشد.

برحسب روایت عبدالمجید فرشته‌زاده مولانا سید فضل‌الله استرآبادی نه تن خلیفه برای خود معین کرد که چهارتن از ایشان محرم‌اسرار او بودند. (۱)

گویند آنگاه که میرانشاه پسر تیسور در آذربایجان حکومت داشت چون از سخنان کفرآمیز فرقه حروفیه آگاه شد فضل‌الله را از شروان به تبریز احضار کرده به فتوای فقهای عصر بگشت. پس از آن طنابی به پای او بستند و جسد او را در کوچه و بازار کشیدند. حروفیه در کتاب‌های خود این پادشاه را دجال یا سارانشاه خوانده‌اند. قبر فضل‌الله استرآبادی رهبر حروفیان در النجف ننجوان واقع است و همین امر ثابت می‌کند که وی را در شروان گشته‌اند.

### اصول عقاید حروفیان

اصول عقاید حروفیه در کتابی بنام (محرم‌نامه) که در سال ۸۲۸ هجری تألیف گردیده مسطور است. آنان عالم را قدیم میدانند که آن به دوران ازلی سرمدی همواره در حرکت است. تبدل اوضاع جهان بطور

ادواری نمودار میگردد. هر دوری را آغازی و اتمامی است که به مظاهر مشابه یکدیگر ظاهر میشوند. ظهور آدم در ابتدا، قیام قیامت در انجام تکرار میگردد. خداوند متعال در شخص انسان متجلی میشود به ویژه در صورت او (زیرا خلق الله الادم علی صورته) این مظاهر الهی در صور متوالیه انبیاء و اولیاء و بالاخره بصورت الوهیت ظهور می کند. محمد - بن عبدالله آخرین و خاتم پیغمبران بوده و بعد از او نوبت به اولیاء میرسد که عبارتند از: علی بن ابیطالب تا حسن عسکری امام یازدهمین، و فضل الله استرآبادی خود خاتم الاولیاء و آخرین آن مظاهر است، ولیکن خود را سرآغاز دوری جدید و مظهر الوهیت میدانند. وجود او صورت تام حق تعالی است. انسان بر سایر موجودات بقوه نامطقه کلمه امتیاز دارد و آنرا بوسیله بیست و هشت حرف الفبا به تحریر می آورد برای حساب جمل که از ارزش عددی این حروف استخراج میشود. این طایفه تأثیرات عظیم قائل هستند و ظاهراً این حساب حروف و اعداد را از فرقه اسماعیلیه و باطنیه اقتباس کرده باشند به علاوه حروف الفبا را نیز به طبقه بندی خاصی تقسیم می کنند. حروفی که دارای يك یا دو یا سه یا چهار علامت باشند در يك طبقه و دسته قرار میدهند هم چنین برآنند که خطوط میما و صورت نیز هفت خط است. مؤکاتها، ایروان، موی، ریش، و سبیلان چون این خطوط اربعه (هفتگانه) را در عدد چهار که شماره عناصر اربعه است ضرب کنند حاصل آن بیست و هشت میشود که مساوی با عدد حروف الفبا است.

برخلاف سایر اصناف دروایش این جماعت هیچگونه ورد یا ذکرى ندارند و از آداب ایشان است که هر بامداد درخانه رئیس روحانی خود که او را (بابا) میگویند اجتماع می کنند و او بهر يك از آنان به دست خادمی يك پیمانه شراب و يك لقمه نان و يك قطعه پنیر عطا می کند و آنان با نهایت ادب گرفته و از آن قدری بصورت و چشمان خود می ریزند و سپس آنرا مینوشند. از آداب ایشان يك نوع اعتراف سری است از گناهان خود که در نزد بابا بعمل می آورند. (۱)

حروفیان تمام اسرار کائنات و طبیعت را از طریق درك انسان توضیح میدهند و متذکر میشوند که: هر کس بتواند خویشتر را بشناسد،

۱- تاریخ ادب ایران تألیف پرفسور ادوارد براون جلد سوم (از سعدی تاجامی) صفحه ۵۰۲ - ۵۰۵

خواهد توانست به مقام «خدائی» برسد. (۱)  
حروفیان طبیعت را از انسان جدا نمیسازند بلکه این دو را در یک پیوند تحقیقی بررسی می کنند.

فضل الله تعیمی استرآبادی مانند هر اندیشه مند مادی و مشرقی میکوشد که نخست عقل و اندیشه را از زنجیرهای خرافه پرستی که قرن‌ها انسان را اسیر خود ساخته اند، آزاد سازد و حجاب تاریک اندیشی را از پیش چشم انسان بردارد. (۲) چنانکه گفته است:

اگر مردان راهت را حجاب از پیش برخیزد

هزار اتی انالله گوزهرسوییش برخیزد (۳)

فضل الله تعیمی استرآبادی برای ایجاد تحرك مورد نیاز اجتماع منحل و افسرده و تقدیرگرای قرن هشتم هجری یا نفی هرگونه مراجعه به ماوراءالطبیعه کوشیده است که جهان آینده پیروان خود را براساس واقعیت ملموس اجتماعی که همانا وجود مؤثر خود انسان باشد پایه گذاری کند. و به معنی واضح تر اینکه خدا را از انسان و انسان را از خدا تفکیک ناپذیر توصیف کرده است چنانکه میگوید:

خدا را در اشیاء طلب روز و شب طلب کرده جز عین دانا نبود  
از طرفی وی مراحل تکامل انسان را طبق روش علمی چنین توجیه می کند:

زدانش چرا دم زتد «نفس گل»

که پیش از من آن نفس دانا نبود

یا اینکه:

پیرون ز وجود خود خدا را

زینهار مچو که گفتمت فاش

گوئی که به غیر ما کسی هست

از خویش تو این حدیث متراش

۱- عمادالدین نسیمی - حمید آراسلی صفحه ۲۳

۲- جنبش حروفیه و نهضت سیستانیان (نقطویان) تألیف علی میرفطروس

صفحه ۴۰

۳- دیوان نسیمی صفحه ۱۱۳

و سرانجام اینکه :

مائیم و به غیر ما کسی نیست در شیب و فراز و زیر و بالا  
 رهبر و مؤسس حروفیان همواره تاکید دارد که خوبی و بدی در  
 خارج از وجود انسان قرار ندارد، بلکه در خود اوست. انسان خود  
 آفرینندهٔ بدی‌ها و خوبی‌هاست.

ای گشته دلم محیط اشیاء  
 فرمانبر ما بود کمینه  
 مائیم و به غیر ما کسی نیست  
 در شیب و فراز و زیر و بالا  
 ای خوب و بد آفریده ما  
 از تخت لری تا لریا

علی میرفطروس در تحقیق خود پیرامون جنبش حروفیه مینویسد:  
 «فضل‌الله نسیمی استرآبادی اندیشه‌مند آزاده‌ای بود که با آگاهی  
 انقلابی خود در برابر قیصرهای زمانه قد علم کرد. او بنا بر ماهیت  
 طبقاتی خود نمی‌توانست همراه و همگام نیروهای پسرگرا و میرندهٔ تاریخ  
 باشد، اینست که بر تاج قیصرهای روزگارش قی می‌کند و...» (۱)

من گو گوئی دیوانه‌ام  
 پر تاج قیصر قی کنم  
 صد شهر ویران کرده‌ام  
 بر قصر خاقان قو زخم  
 تردیدی نیست که گسترش نفوذ فضل‌الله نسیمی استرآبادی رهبر  
 واقع بین حروفیان و مبارزات سیاسی وی مغایر با منافع فئودالهای زمان و  
 حکمرانان تیموری بود بهمین علت همانطور که نوشته شد این  
 آزاداندیش مردم‌گرای ایرانی را بقتل رسانیدند و یاران و همراهان او  
 را بسختی تعقیب و آزار کردند.

فضل‌الله نسیمی که از هاقبت کار خود آگاه بود وصیت‌نامه ای  
 تنظیم کرد و آنرا مخفیانه از شروان به (باکو) فرستاد. وی در این  
 وصیت‌نامه تاکید می‌کند که پیروان و افراد خانواده‌اش هر چه زودتر  
 باکو را ترک کنند. (۲)

گر زانکه به حق زدیم «انا الحق» دادیم به خون خود گواهی  
 بدین ترتیب پیروان و خانوادهٔ نسیمی و افراد متفکر جنبش (مانند  
 رفیعی و نعمانی و عمادالدین نسیمی) از شروان و باکو خارج شدند و  
 به آسیای صغیر رفتند و رهبران حروفیان در ایران از این زمان به بعد  
 به طور سری و زیرزمینی به فعالیت اشتغال داشتند.

۱- جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان (نقطویان) تألیف علی میرفطروس



عمادالدین نسیمی و دیگر متفکران حروفیه پس از مهاجرت از باکو در اتاچولی (ترکیه) اقامت کردند و به تبلیغ و ترویج عقاید خود پرداختند. آنان برای یافتن پایگاهی مستحکم در شهرهای مختلف خاورمیانه سرانجام به شهر حلب کوچ کردند.

عمادالدین نسیمی در شهر حلب در اندک زمان پیروان و هواداران زیادی پیدا کرد وی به پیروی از رهبر و استاد خود فضل‌الله نسیمی استرآبادی وجود انسان را مرکز هستی میدانست. چنانکه گفته است:

طریق رسم دوپینی رها کن ای احوال

که یک حقیقت و ماهیت است و روح و بدن

روش انقلابی حروفیان در حلب سرانجام غوغا بپا کرد و حکمرانان تیموری و مرتجعان حاکم برجسته از ابراز عقیده آنان بوحشت افتادند. بدین علت عمادالدین نسیمی و دیگر متفکران حروفیه مورد تعقیب قرار گرفتند و دستگیر شدند و در یک دادگاه فرمایشی از طرف علماء و فقهای شهر حلب به الحاد و ارتداد محکوم گردیدند. مجازات عمادالدین نسیمی را به (پوست بر گرفتن) فتوا دادند.

حکم سزور را برای تأیید نزد خلیفه عثمانی وقت به مصر فرستادند. خلیفه پس از مطالعه گزارش محاکمه نسیمی دستور داد: از او پوست بگیرند و هفت شبانه‌روز در شهر حلب به تماشای مردم بگذارند. یک دست و یک پای بریده نسیمی را برای برادرش نصیرالدین و یک دست و یک پای دیگر او را برای عثمان قارایه‌کی بفرستند؛ زیرا نسیمی آنان را نیز گمراه کرده است. (۱)

با اعدام عمادالدین نسیمی و تعقیب و آزار پیروانش نهضت حروفیان فرونشست بلکه با حرارت بیشتری به فعالیتهای زیرزمینی ادامه داد بطوریکه در روز آدینه بیست و سوم ربیع‌الآخر سال ۸۲۰ یکی از حروفیان بنام احمد لر به بهانه تقدیم عریضه شاهرخ تیموری را در مسجد جامع هرات وارد زد.

این واقعه باعث شد که حکومت تیموری در سرکوبی نهضت حروفیان شدت عمل بیشتر در پیش گیرد. و در نتیجه عده زیادی از حروفیان از جمله خواجه عمادالدین دخترزاده فضل‌الله نسیمی استرآبادی دستگیر و زندانی و سپس کشته شدند و نمش آنان را به آتش کشیدند و

سرهای آنان را در چهار گوشه اطراف میدان آویزان کردند. (۱)  
 مولانا خوشتویس و قاسم انوار شاعر را نیز مجرم ارتباط با  
 حروفیان دستگیر کردند و در برج قلعه اختیارالدین زندانی ساختند (۲)  
 دستگیری و قتل پیروان و رهبران حروفیان بشرحی که در ورقهای  
 پیش نوشته شد موجب خاموشی نهضت حروفیان نگردید، بلکه  
 هسته‌های انقلابی این فرقه پس از تمقیب و کشتارهای سیمانه همچنان  
 به مبارزه ادامه داد. بطوریکه نوشته‌اند (۳) دختر فضل‌الله امیرآبادی  
 و یوسف نامی در زمان جهان‌شاه خان دوباره علم نهضت حروفیان را در  
 تبریز برافراشتند، ولی باجمعی نزدیک به پانصد تن گشته و موخته  
 شدند.

نهضت حروفیان بعدها با جنبش شیخ‌بدرالدین سیمایی و در زمان  
 صفویه بصورت دیگری تحت عنوان نقطویان یا پسیخانیان ادامه یافت.

۱- مجتمع‌التبانی صفحه ۳۹

۲- مجمل فصیحی خوانی به تصحیح محمود فرخ خراسانی جلد سوم  
 صفحه ۲۶۱

۳- دانشندان آذربایجان صفحه ۳۸۲